

میخواهند یاد شهدا احیا نشود  
نگذارید...

دشمنان میخواهند یاد شهدا احیا نشود  
برای اینکه جاده شهادت کور بشود.  
تجربه کرده اند که وقتی نام شهدا با  
عظمت برده میشود، جوان امروز که نه  
دوره جنگ را دیده و نه دوره امام را وقتی  
میفهمد که یکجایی در آنطرف منطقه  
دارند یا دشمنان میجنگند، پامیشود  
میروند حلب، بوکمال، زینبیه، بنامیکند  
جنگیدن و به شهادت هم میرسند.

عبدالله  
رهبرانقلاب اسلامی  
۶ اسفند ۱۳۹۷

# آراستگی و نظم در زندگی شهدا

ناصر کاوه

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوه



# امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای؛ در دیدار با دست اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



نباید گداشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیران شهیدان هویت

ملت ایران هستند و ملت نباید هویت خود را فراموش کند.

مجمع انقلاب اسلامی، امام خامنه ای

۲۳ آذر ۱۴۰۲

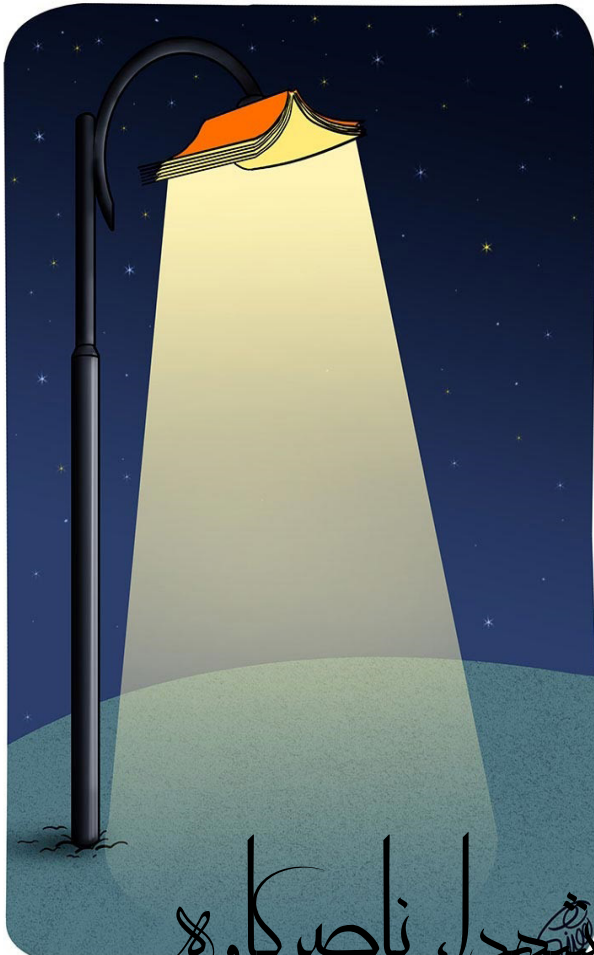
آرامش و نظم شهدا، نصیر کوه



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آراستگی و نظم در زندگی شهدا  
نویسنده: ناصر کاوه  
گرافیک و طراح: علی کربلائی  
ویراستار و حروف نگار: نرگس کاوه  
مشاور طرح: مهدی کاوه  
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی  
رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی  
قیمت: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴  
عنوان و نام پدیدآور: آراستگی و نظم در زندگی شهدا  
مشخصات ظاهری: ۴۰ ص.  
شابک: ۲/۰۰۰/۰۰۰ یال  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه.  
موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات  
موضوع: Martyrs — Iran — Survivors — Diaries  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات  
موضوع: Personal narratives — Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸  
رده بندی کنگره:  
رده بندی دیوبی:



## فهرست مطالب

- مقدمه / ۶  
نظم و انضباط امام خمینی / ۹  
شهید نامجو / ۱۲  
شهید بقایی / ۱۵  
شهید فکوری / ۱۸  
شهید صیاد شیرازی / ۲۰  
شهید محمود کاوه / ۲۱  
شهید محلاتی / ۲۴  
شهید شهبازی / ۲۶  
شهید بهشتی / ۲۸  
شهید ناصر کاظمی / ۳۱  
شهید میثمی / ۳۳  
نظم و قانون / ۳۵  
انضباط / ۳۷  
شهید حسن باقری / ۳۸

آراستگی و نظم  
ناصر کاوه



در بیان زندگی نام‌های شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

آرامش و نظر شهدا، ناصر کاوی



این کتاب تقدیم می‌شود  
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)  
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس  
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

### امام خامنه‌ای

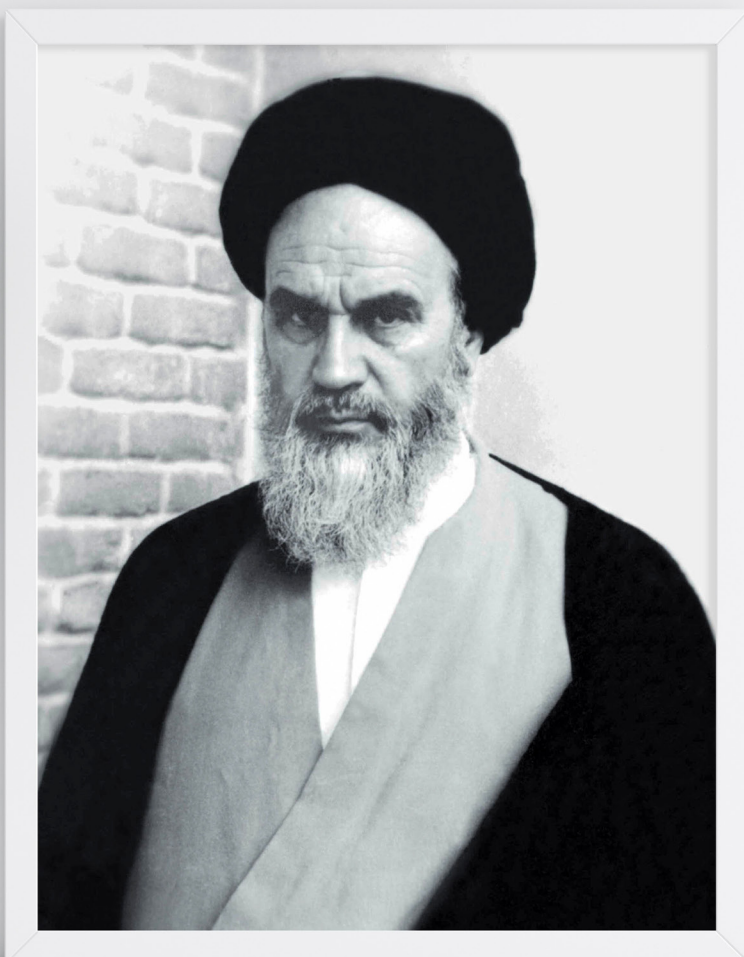
...ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بیند، بنابراین هر یک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

...عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، والا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



اراسنگی و نظم شهدا، ناصر کاوی





### شهادا در محضر خدا هستند

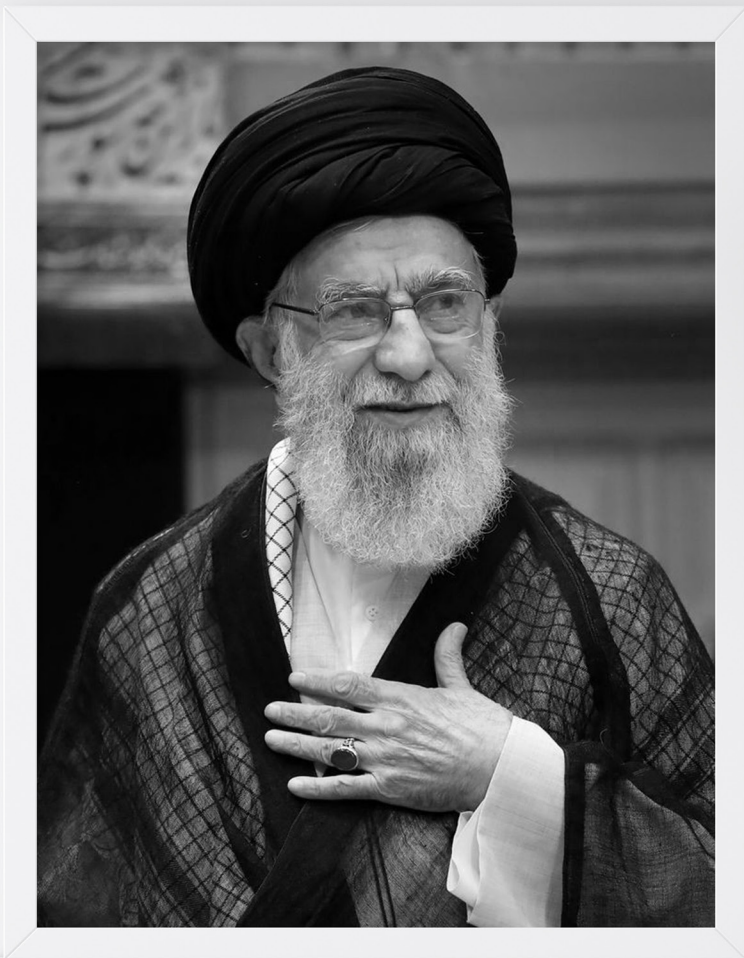
قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه توانند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این بار یافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاتر و فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مهربانی این بندگانی خاص خدا و همسران و بازماندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم. یَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا... امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۳

### مقدمه

شهادا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نمایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول هایی که از آن طرف آب می آید خیلی می پسندد و در زندگی اش ساری و جاری می کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟ شهدا دانش آموزان مکتب تربیتی اهل بیت (ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت (ع)، فرمول ها و اسلوب یا اصول زندگی شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه ی دینی ما هستند که دینی زندگی می کنند و زندگی آن ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتهی حد متوسط از فرمول ها را بیشتر متحمل می شوند.

اراسنگی و نظم شهادا، ناصر کاوی





### به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، «امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و چزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی گیرند، نمی شنوند، و آلا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد به برکت صدای شهیدان... این حزن و خوف ما را از بین خواهد برد و بهجت و شجاعت و اقدام را برای ما به ارمغان خواهد آورد...» ۰۴/مهر/۱۳۹۷  
شهید چیت سزایان، شهید ابراهیم هادی، شهید وزوایی؛ همه‌ی اینها شهادتی هستند که چون معرفی شده‌اند و چهره‌های شان تبیین شده، مجموعه‌ای از جوانها هم به اینها دل بسته‌اند؛ وقتی دل می بندند، راه آنها را دنبال می کنند. این درست نقطه‌ی مقابل آن حرکتی است که سعی می کند دلبستگی‌ها را به نمادهای فساد، به نمادهای دنیاطلبی، به نمادهای هرزه‌گرایی جلب کند؛ ببینید این، نقطه‌ی مقابل آن است؛ این را شما دنبال نکنید، ان شاءالله که خداوند هم کمک تان خواهد کرد... امام خامنه ای، ۲۵/آذر/۱۳۹۸

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی اکبر حسین (ع) رفت و امام حسین (ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید هم دل کند

آرامش و نظم شهدا، ناصر کاوی



این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می‌گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل‌الگو برداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی‌تر و دریافتی‌تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این‌ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل‌تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته‌اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی‌ها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...  
سبک زندگی شهدا از این جهت که این‌ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت (ع) و سیره‌ی معصومین (ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست...

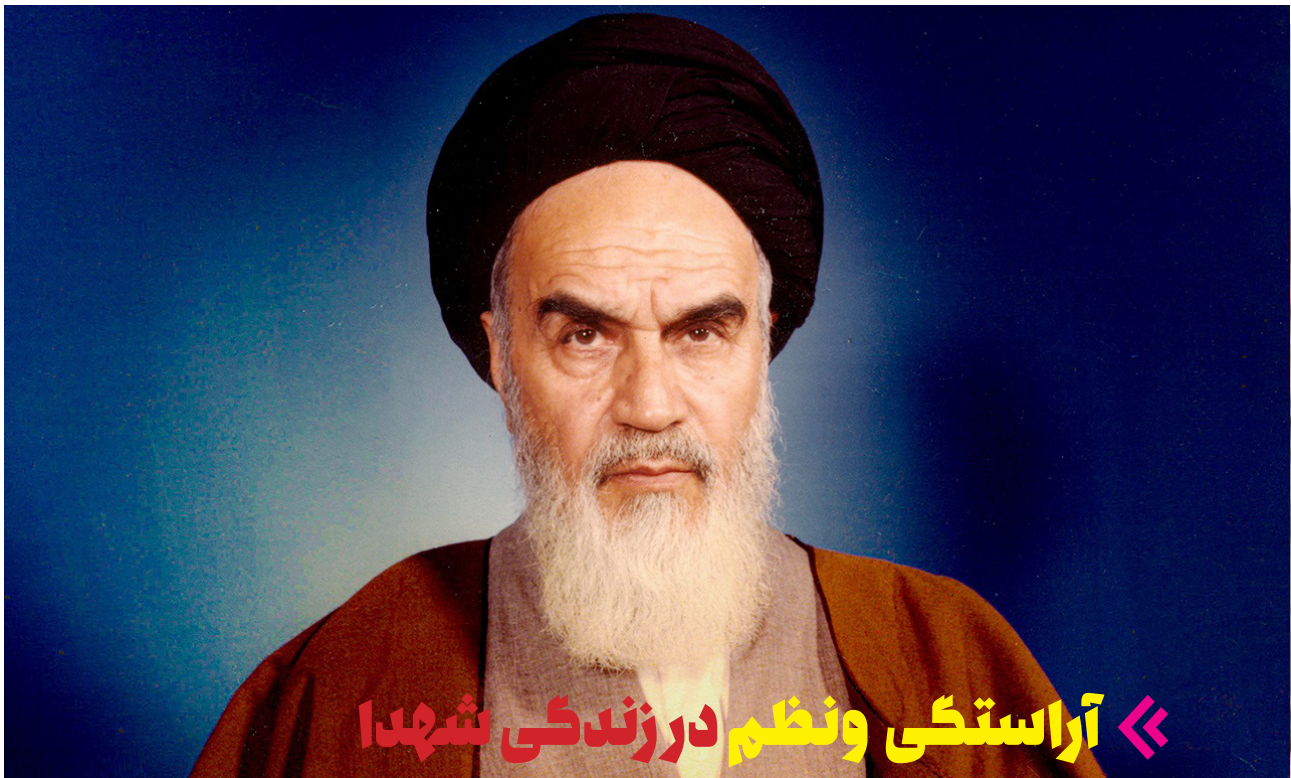


زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی به اهداف و ارزش‌های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می‌تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت‌های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می‌خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می‌خواهند این افکار را ترویج دهند که هر کسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می‌کنند طبق ایده‌های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می‌کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می‌کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می‌کردند اما تحت تأثیر افکار دیگران قرار نمی‌گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می‌خواهد رابطه خانواده‌ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می‌کند که چهره‌خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می‌گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هر کسی می‌تواند مسیر خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد. با حول وقوه الهی، با توسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش‌بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن کتاب آراستگی و نظم در زندگی شهدا، را شروع می‌کنیم، تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه

# آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوه





### نظم و انضباط در زندگی امام خمینی؟

نظم و انضباط دقیق و موزون امام در شئون زندگی تا آنجا بود که افراد خانواده ایشان بنا به گفته خودشان از حرکات و کارهای امام حد و حدود اوقات را به دست می آوردند. از خدمتکار منزل ایشان نقل شده که گفته بود پیش از ظهرها آنگاه که حاج آقا برای وضو گرفتن از اتاق مطالعه بیرون می آیند، می فهمم که وقت طبخ برنج می باشد و اگر ناهار برنج داشته باشیم فوراً به آشپزخانه رفته اجاق را روشن می کنم... امام حتی برای مطالعه و قرائت قرآن و کارهای مستحب و حتی زیارتها و دعاهایی که قرائت آنها در وقت خاصی هم وارد نشده وقت خاصی را تنظیم کرده بودند و هرکاری را روی همان زمان بندی و تنظیم خاص انجام می دادند به طوری که برای هرکس که مدتی با ایشان مأنوس و معاشر می شد مشخص بود که امام در چه ساعتی .... مشغول چه کاری و انجام چه عملی هستند اگر چه فرد در حضور ایشان نبوده و فرسنگها از محضرشان دور و جدا باشد. یک روز امام زنگ زدند و فرمودند شیر آب چکه می کند. قرار شد ساعت هشت صبح فردا بروم و آن را درست کنم. روز بعد ساعت هشت و پنج دقیقه بود که پشت در اتاق آقا بودم از ایشان اجازه گرفتم که وارد شوم شیر آب را تعمیر کنم. امام از داخل اتاق به من اجازه ورود نداده و فرمودند من گفته بودم ساعت هشت، حالا برو فردا ساعت هشت بیا... منبع: کتاب برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۲

### نظم و دقت امام در امور روزمره

روزی سه چهار نفر دکتر از امریکا به نوفل لوشاتو آمده بودند که یکی از آنها اصالتاً ایرانی بود، ولی حدود ۲۰ سال در امریکا زندگی می کرد و دو نفر دیگر امریکایی و از اساتید یکی از دانشگاه های بزرگ آنجا بودند، آن ها آمده بودند که از زندگی خصوصی امام برای زندگی داخلی شان درسی بگیرند، زیرا نظرشان این بود و معتقد بودند که «علم می تواند زندگی خصوصی را نظم دهد و علوم روز است که انسان را به کمال می رساند نه ادیان»، ولی وقتی که از نظم و دقت امام در امور روزمره برایشان گفته شد، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفتند که گریه می کردند، زیرا برای آن ها باور کردنی نبود که امام همه کارهای شخصی شان از قبیل منظم کردن اتاق کارشان، تنظیم نامه ها و اخبارها و حتی کار مشکل بایگانی را خودشان انجام می دادند... مجله تایم امریکا

### الان چه ساعتی از روز است؟

کارکنان منزل امام در نجف اشرف از حرکت و سکون و خواب و بیداری و نشست و برخاست ایشان در می یافتند که چه ساعتی از شبانه روز است. امام تمام کارهایشان از نظم کافی برخوردار بود. بعد از چند روز که آنجا نجف ماندم متوجه شدم که در هر ساعت چه برنامه هایی دارند. حتی وقتی به ایشان نگاه می کردم می دانستم که ساعت چند است. گاهی از خانم درباره برنامه روزانه آقا .... برداشتهایی از سیره امام خمینی

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاویانی



## امام الان مشغول چه کاری است؟

اگر هر ساعتی از روز کسی سؤال می‌کرد که الان امام چه کار می‌کند، اطرافیان امام خیلی راحت می‌توانستند بگویند که الان ایشان مشغول چه کاری هستند، زیرا ایشان ساعت شب و روز را چنان تقسیم‌بندی کرده بودند که اعضای خانواده و اطرافیان ایشان بدون اینکه امام را ببینند، می‌توانستند حدس بزنند که امام مشغول مثلاً قدم‌زنی یا مطالعه نامه‌های دولتی و... هستند... برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## نظم دقیق امام در منزل

خادم حضرت امام نقل می‌کردند که ایشان هر روز نیم ساعت به ظهر مانده به حیاط می‌آمدند و کمی قدم می‌زدند و این عادت هر روزشان بود. من نیز درست نیم ساعت به ظهر آشپزی را شروع و زیر غذا را روشن می‌کردم، یک روز به علت کارهای زیادی که داشتم یادم رفته بود که زیر غذا را روشن کنم، ولی همین که امام را مشغول قدم زدن در حیاط دیدم، یاد وقت قدم زدن امام و تقارن درست کردن غذا افتادم، برای همین سریعاً به آشپزخانه رفتم و مشغول تهیه غذا شدم... برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## حجت الاسلام غیوری

یکی از علما نقل می‌کرد که یک تابستان به همراه امام و چند تن از روحانیون به مشهد مقدس مشرف شدیم و خانه دربستی گرفتیم، برنامه ما چنین بود که بعد از ظهر پس از یکی دو ساعت استراحت از خواب بلند می‌شدیم و به طور دسته جمعی روانه حرم مطهر می‌شدیم و پس از زیارت، نماز و دعا به خانه مراجعت می‌کردیم و در ایوان با صفایی که در آن خانه بود، می‌نشستیم و چایی می‌خوردیم، برنامه امام این بود که با جمع به حرم می‌آمدند، ولی دعا و زیارتشان را خیلی مختصر می‌کردند و تنها به منزل برمی‌گشتند و آن ایوان را آب و جارو می‌کردند، فرش پهن می‌کردند، سماور را روشن و چایی را آماده می‌کردند. وقتی که ما از حرم باز می‌گشتیم برای ما چایی می‌ریختند. یک روز من از ایشان سؤال کردم این چه کاری است که شما زیارت و دعا را به خاطر آنکه برای رفقا چایی درست کنید، مختصر می‌کنید و با عجله به منزل باز می‌گردید؟ امام در جواب فرمودند: «من ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعا نمی‌دانم!» برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## فقط ۴ ساعت می‌خوابیدند

امام در شبانه‌روز چهار ساعت بیشتر نمی‌خوابیدند، ساعت ۱۱ که برای استراحت به رختخواب می‌رفتند، سه ساعت بعد از شب صدای کاغذها را از جانب ایشان می‌شنیدیم. این مسئله برای کسانی که فکر می‌کنند بهتر خوابیدن، بیشتر خوردن و لذت بردن از مسائل مادی است که انسان را نگه می‌دارد و سلامتی می‌بخشد قابل دقت است و اشتباه این نوع طرز تفکر را می‌رساند. آنچه در این مورد باید از امام بیاموزیم سلامت خوابیدن و سلامت خوردن است... برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## حجت الاسلام رحیمیان

در فاصله‌ای که بعد از نماز ظهر و عصر برای ناهار می‌آمدند. اگر در این مدت کوتاه چند دقیقه‌ای فرصت می‌شد، قرآن برمی‌داشتند و می‌خواندند و گاهی این اوقات کمتر از دو دقیقه بود. ایشان نمی‌گذاشتند که حتی دقیقه‌ای از عمرشان بیهوده بگذرد یا اینکه در موقع مصاحبه، خبرنگارها وقتی می‌آمدند تا وسایلشان را بچینند، نمی‌گذاشتند که وقتشان تلف شود. در واقع نمی‌گذاشتند لحظات زندگی عمرشان بیهوده بگذرد و به طریقی خود را مشغول می‌کردند...

## تنظیم اوقات زندگی

امام حتی برای مطالعه و قرائت قرآن و کارهای مستحب و حتی زیارتها و دعاهایی که قرائت آنها در وقت خاصی هم وارد نشده وقت خاصی را تنظیم کرده بودند و هر کاری را روی همان زمان بندی و تنظیم خاص انجام می‌دادند به طوری که برای هر کس که مدتی با ایشان مانوس و معاشر می‌شد مشخص بود که امام در چه ساعتی مشغول چه کاری و انجام چه عملی هستند اگر چه فرد در حضور ایشان نبوده و فرسنگها از محضرشان دور و جدا باشد... آیت الله محمد فاضل لنکرانی، پا به پای آفتاب (جدید)، ج ۵، ص ۱۰۵.

آرامش و نظم شکر، ناصر کاوی



## آیت الله خاتم یزدی

یک روز امام زنگ زدند و فرمودند شیر آب چکه می کند. قرار شد ساعت هشت صبح فردا بروم و آن را درست کنم. روز بعد ساعت هشت و پنج دقیقه بود که پشت در اتاق آقا بودم از ایشان اجازه گرفتم که وارد شوم شیر آب را تعمیر کنم. امام از داخل اتاق به من اجازه ورود نداده و فرمودند من گفته بودم ساعت هشت، حالا برو فردا ساعت هشت بیا. ... برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## حجة الاسلام والمسلمین آشتیانی

امام همیشه کارهای خود را در ساعات معینی انجام می دادند. به طوری که وقتی خدمت ایشان می رسیدیم تا به انجام کار بپردازیم، باید در موعد مقرر کارمان تمام می شد تا امام به سایر امور بپردازند؛ در غیر این صورت ایشان تذکر می دادند که تعجیل کنید... برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## دکتر محمود بروجردی

برای اینجانب و برخی از دوستان دیگر که صبحها، اول وقت خدمت امام می رسیدیم مسلم بود که ایشان سر ساعت هشت و دو سه دقیقه! یعنی پس از این که خلاصه اخبار را گوش می کردند. زنگ می زدند و ما برای گزارش کارها و انجام وظایفی که داشتیم خدمتشان می رسیدیم، به طوری که اگر یک روز این وقت به هشت و پنج دقیقه می رسید، می فهمیدیم که اتفاق تازه ای افتاده و وضع و حال ایشان مناسب نیست و یا کسی نزدشان رفته و مانع زنگ زدن ایشان گشته است، به همین جهت، خودمان به اتاق می رفتیم و همان طور که حدس زده بودیم... برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

## نمونه کامل یک رفتار

حتی در حرکت و سکون امام هم، نظم و برنامه ویژه ای حکمفرمایی می کرد؛ مثلاً هنگامی که می خواستند از جا بلند شوند همیشه دست چپ را به زمین می گذاشتند و از جا برمی خاستند. یا وقتی که می خواستند برای تدریس بالای منبر بروند ابتدا پای چپ را بر روی پله منبر نهاده با مکتی کوتاه بالا می رفتند و هنگام وارد شدن به منزل، مدرسه و مسجد نیز همیشه ابتدا قدم راست را به داخل می گذاشتند.

منبع: مجله تایم آمریکا، روزنامه اطلاعات - ۱ / ۵ / ۵۸.

## نظم امام در منزل

نظم و انضباط دقیق و موزون امام در شئون زندگی تا آنجا بود که افراد خانواده ایشان بنا به گفته خودشان ز حرکات و کارهای امام حد و حدود اوقات را به دست می آوردند. از خدمتکار منزل ایشان نقل شده که گفته بود پیش از ظهرها آنگاه که حاج آقا برای وضو گرفتن از اتاق مطالعه بیرون می آیند، می فهمم که وقت طبخ برنج می باشد و اگر ناهار برنج داشته باشیم فوراً به آشپزخانه رفته اجاق را روشن می کنم....

حجة الاسلام والمسلمین رحیمیان، در سایه آفتاب، ص ۳۱.

## برنامه منظم هفتگی امام

امام گذشته از نظم و انضباطی که در مجموعه شئون و کارهای خود داشتند به طور عادی هیچ گاه توجه به کاری موجب تضییع کار دیگرشان و غفلت از آن نمی شد. هر روز عبادت، قرائت قرآن، ادعیه، مطالعه های گوناگون، گوش کردن به اخبار یا قدم زدن، نرمش و حرکتهای ورزشی (که طبق نظر پزشکان معالج الزاماً، به منظور حفظ سلامتی خود انجام می دادند). رسیدگی و پاسخگویی به مسایل شرعی و اجازات و استجازات و قبض وجوهات، ملاقاتها، معاشرت و انس با افراد خانواده، خوراک، نظافت و استراحتشان هر کدام به صورتی منظم و در موعد خود انجام می گرفت. همین نظم هم در برنامه هفتگی شان حاکم بود؛ مثلاً هر صبح جمعه بعد از شنیدن خلاصه اخبار ساعت هشت، آماده و راهی حمام می شدند. توفیق کیسه کشیدن امام در طول سالها نصیب پیرمردی مخلص شد که کارگر حمام عمومی جماران بود. او هر روز جمعه نزدیک ساعت هشت و پنج دقیقه آماده بود که با اشاره امام برای کیسه کشیدن وارد حمام شود. استحمام امام معمولاً بیش از یک ساعت طول می کشید....

برداشتهایی از سیره امام خمینی (س) ج. ۲

آرامش و نظم شعله، ناصر کاوی



## نظم و انضباط شهید نامجو



... بالاخره مسئولین به فکر چاره افتادند و شهید نامجو را به درجه‌ی سرهنگ دومی به فرماندهی دانشکده منصوب کردند. او که یکی از مقلدین مخلص امام بود، شروع به ساختن دانشکده‌ی افسری منظم و مکتبی نمود. ابتدا دچار مشکلاتی شد، ولی در نهایت با پیام امام مبنی بر لزوم انضباط در ارتش و جدایی ارتشیان از احزاب، اقدامات لازم را انجام داد و برای اجرای این دستور امام، خود نیز شبانه‌روز در دانشکده ماند و اکثر شب‌ها را در کنار دانشجویان سپری کرد... مدیریت و اقتدار شهید نامجو در فرماندهی، حتی از نظر مخالفینش پوشیده نماند؛ چرا که بنی‌صدر در اولین جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان در بعد از انقلاب، به این مطلب اذعان نمود که این موضوع در اکثر روزنامه‌های آن موقع منتشر گردید. با این اقدام شهید نامجو، دانشکده‌ی افسری اولین یگان ارتش بود که انسجام یافت و باید گفت که پی‌ریزی ارتش حزب الله از این نقطه آغاز گردید. ناگفته نماند که تعدادی هم با این حرکت شهید نامجو مخالف بودند و شکایت او را به شهید بهشتی بردند و شهید بهشتی در جواب آنان فرمود: نامجوی صد در صد مورد تأیید ماست... ما که از اعتبار شهید نامجو در حکومت بعد از انقلاب آگاه بودیم، به یک سؤال مبهم رسیده بودیم که چرا شهید نامجو را در مقام‌های بالاتر از دانشکده منصوب نمی‌کنند. ولی وقتی انسجام دانشکده را دیدیم، متوجه شدیم که نبض ارتش در دانشکده می‌تپد و اگر دانشکده درست شود، تمام ارتش از روح انضباط برخوردار خواهد بود...

منبع: کتاب رسم خوبان / ج نهم





### همیشه با نظم باش!

برادر میرحسینی به من گفت: «شما بمانید. هنوز حالتان خوب نیست و این جا کارهای عقبه را انجام بدهید.» با توجه به این که هنوز لشکر در مراحل ابتدایی بوده و تازه بعد از عملیات رمضان لشکر شده بود و هنوز سازماندهی و تشکیلات برای بچه‌ها جا نیفتاده بود، هنگامی که یک گردان از خط برای تسویه حساب و تحویل سلاح برمی‌گشت، کسی نبود تا به کارها رسیدگی کند. اسلحه‌ها را تحویل گرفتم و داخل ماشین گذاشتم. وقتی شهید بزرگوار به آن جا آمد، برخورد نظامی با من کرد و گفت: «سریع اسلحه‌ها را خالی کن. چرا اسلحه‌ها را تو تحویل گرفتی؟» گفتم: «مسئولی که می‌بایست اسلحه را تحویل بگیرد، حضور نداشت.» بعد از این قضیه شهید به خط رفت. وقتی برگشت، اوقات تلخی‌اش برطرف شده بود. با لهجه‌ی شیرین زابلی گفت: «برادر میرزا از من ناراحت نشو! من آن برخورد را کردم که تجربه‌ای بشود برایت که در موقع کار جدی باشی!»

برشی از زندگی شهید میرقاسم میرحسینی - منبع: کتاب رسم خوبان ۹

آرامش و نظم شهدا، ناصر کاوی

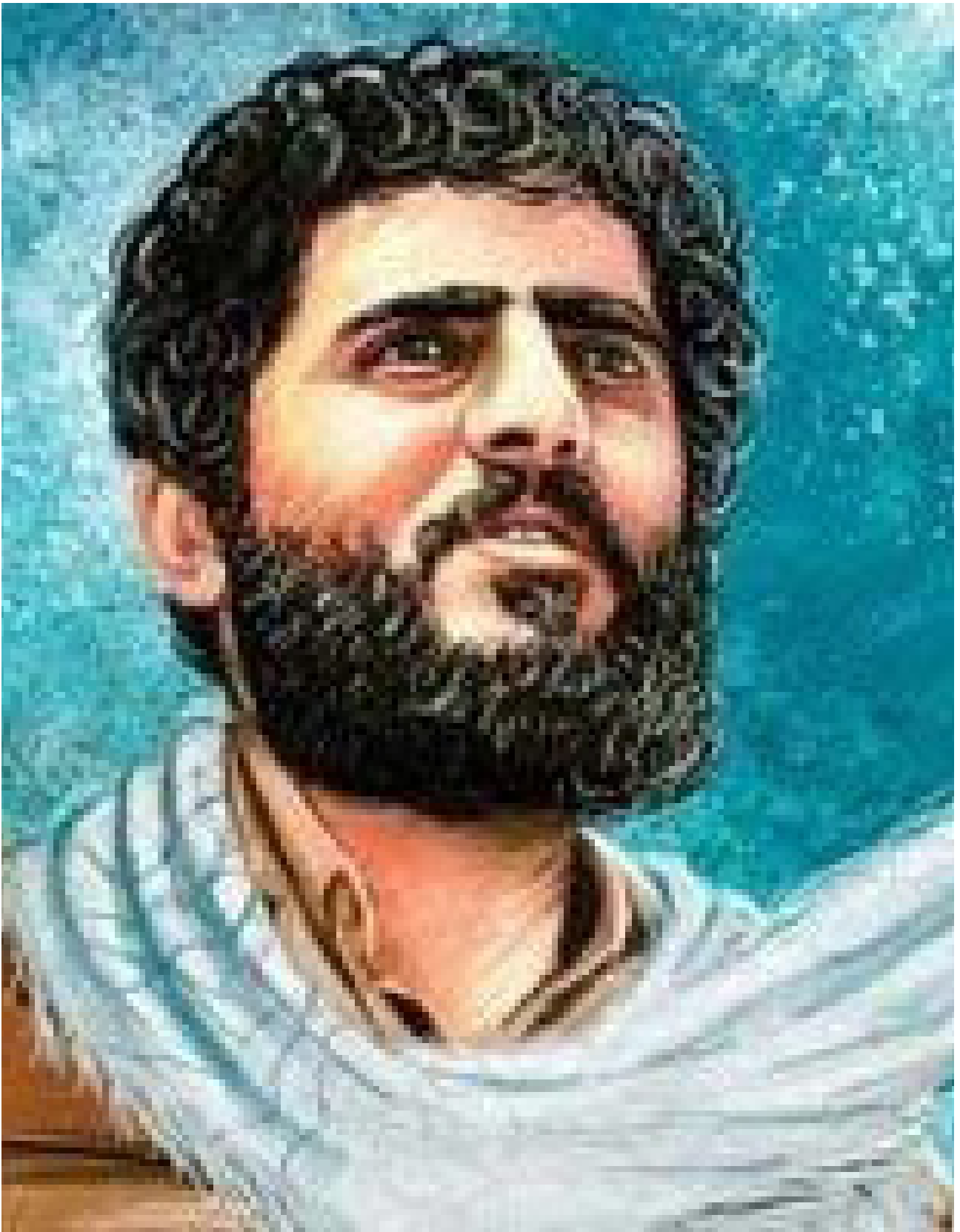


### شهید عاصمی

نگهبان علیرضا رو نشناخت و دیم در اردوگاه نگه‌مون داشت وگفت: کارت شناسایی!... علیرضا گفت: همراهم نیست... نگهبان گفت: ببخشید! برادر عاصمی گفتند بدون کارت کسی رو راه ندین... علیرضا معذرت خواهی کرد و گفت: میرم کارت رو بیارم... وقتی برگشتیم، بهش گفتم: چرا به نگهبان نگفتی خودت عاصمی هستی؟ حالا باید اینهمه راه رو برگردیم... علیرضا گفت: دستورش رو من دادم، خودم هم باید بهش عمل کنم، نه اینکه چون فرماندهام بر بقیه قانون بذارم... برشی از زندگی شهید علیرضا عاصمی

اراسنگی و نظم شهدا، ناصر کاو





### شهید محمد مهدی خادم الشریعه

یکی از ویژگی های آقا مهدی لباس هایش بود که همیشه مرتب و منظم بود. یک روز از ایشان پرسیدم برادر مهدی شما لباس هایت را کجا اتو می کنی؟...  
گفت: اینجا وسیله ای برای اینکار نیست. من موقع خوابیدن لباس ها را زیر پتو قرار می دهم. لباس ها خود به خود صاف می شوند...

منبع: کتاب رسم خوبان / ۹

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوی





در عملیات فتح المبین من بی سیم چی **سردار شهید حبیب الله شمایل** بودم. وی در آن هنگامه‌ی خون و باروت، مسئولیت هدایت گردان را به عهده داشت. فرصت اندکی پیش آمد تا او کیک یا بیسکویتی را بخورد و قدری از گرسنگی اش را بکاهد. آن جا بود که دیدم مسواک و خمیر دندان را از جیبش بیرون آورد و با یک لیوان آب شروع کرد به مسواک زد. با دیدن این سحنه شگفت زده شدم که، شهید در این کشاکش وقت گیر آورده. بعد از این که مسواک زدنش تمام شد، از او پرسیدم که چه وقت مسواک زدن است؟ حبیب پاسخ داد:

منبع: کتاب رسم خوبان

«دهان مجرای کلام خداست و باید همیشه پاک و تمیز باشد.»...

اراسنگی و نظم شهدا، ناصر کاوی



### سردار شهید مجید بقائی

همواره بچه‌ها را به نظم و تقوی توصیه می‌نمود تا کلام مولی علی (علیه السلام) را به عنوان سرخط کارهای روزمره‌اش پی بگیرد. «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ..» نظم و انضباط مجید، میزانی شده بود برای تنظیم و ترتیب کارهای بچه‌ها. از تمیز بودن لباس و معطر بودنش تا قرآن خواندن و اقامه ی نمازش و نیز غذا خوردن و به موقع سخن گفتنش. او لباس نو و قیمتی نمی‌پوشید ولی همین یک دست لباس را مرتب می‌شست و در رعایت بهداشت بسیار جدی و کوشا بود. هرگاه مهبای وضو گرفتن بود، در می‌یافتیم که وقت اذان است و چون نماز را اول وقت به جا می‌آورد، اغلب اوقات هنوز اذان صبح به پایان نرسیده بود، نمازش را خوانده بود. کم غذا می‌خورد و زود از سر سفره بر می‌خواست و به ما می‌گفت: «چقدر می‌خواهید غذا بخورید؟» سعی بر این داشت که کارها را تا ساعت ۱۰ صبح انجام دهد و بعد از آن حدود یک ساعت و نیم قرآن را با تأمل و تدبّر می‌خواند و به معانی و احیاناً تفسیرش - با استفاده از منابع موجود در آن جا - می‌پرداخت...

منبع: کتاب رسم خوبان

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوی



### شهیده شهناز حاجی شاه

خانم عابدینی تعریف می‌کرد که: «شب قبل از شهادت، با شهناز و گروهی دیگر از خواهران، دور هم جمع بودیم. آن شب، شهناز لباس سفید خیلی زیبایی به تن کرد و جوراب‌ها سفیدی پوشید و چادر سفیدی بر سر انداخت.» گفتم: «برای چه لباس سفید پوشیده‌ای؟ در این شور حال و جنگ و گریزها پوشیدن لباس سفید چه مناسبتی دارد؟» گفت: «خب، معمولاً وقتی انسان خوشحال است، بهترین لباس‌ها را می‌پوشد.» بعد رو به بچه‌ها کرد و گفت: «بلند شوید تا دو رکعت نماز بخوانیم و چند عکس یادگاری باهم بگیریم. شاید این آخرین عکس‌ها باشد.» همین کار را هم کردیم، با همان چادر و لباس سفید، عکس انداخت! حالات عجیبی داشت. آن شب، وقتی نوبت نگهبانی به او رسید، گفتم: «لباست را عوض کن و برو پُست نگهبانی را تحویل بگیر.» اما او قبول نکرد و گفت: «این لباس عروسی من است. در این لباس، خیلی راحت هستم. یک چادر مشکی روی لباس‌هایم می‌پوشم و چیزی معلوم نمی‌شود.» با همان لباس‌ها سر پُست نگهبانی رفت. افلاکیان زمین، صص ۱۱-۱۰۷

### شهیده مریم فرهانیان

مریم مقنعه ی چروک و مانتوی خیسش را گرفت و به دقت آن‌ها را روی طناب پهن کرد. فاطمه هم با لباس‌های شسته‌اش آمد و در حال پهن کردن لباس‌هایش گفت: «تو این خاک و خل، انفجار و آتش، و آن هم وقتی نه آب و برق درست و حسابی هست، تو هم حوصله داری‌ها!» مریم مقنعه‌اش را مرتب کرد و گفت: «درسته که جنگه، اما ماها باید به وضع بهداشتی و ظاهرمان خیلی برسیم. نباید فعّالیت و کمک به مجروحین باعث بشه که از تمیزی غافل بمانیم. اگر ما ترو تمیز باشیم، می‌دانی چقدر در روحیه‌ی خودمان و مجروحان تأثیر مثبت می‌گذارد؟» داستان مریم، صص ۲۳

### شهید جواد فکوری

به خاطر هست که مدتی در جبهه‌های جنگ به منظور سرکشی از پایگاه‌ها و سایت‌های موشکی و مواضع پدافندی در خدمت ایشان بودم و در این مدت به علت مشغله‌ی زیاد و بیش از حد، فرصت نمی‌کردم به آرایشگاه بروم و سرو صورت‌م را اصلاح کنم. به همین جهت موی سرم بیش از حد بلند شده بود. در یکی از روزهای که از مقابل ایشان می‌گذشتم، به سرو وضع من چشم دوخت و من که فاصله‌ای را طی کرده بودم، صدا زد و گفت: «موهایت چرا اینقدر بلند است؟!» «قربان وقت نکردم به سلمانی بروم.» «همین حالا برو سلمانی، سرو وضعت را مرتب کن و سریع برگرد.» «چشم قربان.» من هم متقابلاً به سرو روی ایشان چشم دوختم و گفتم: «ببخشید قربان، موی سر خودتان هم بیش از حد بلند است.» بدون این‌که از گفته‌ام ناراحت شود، خندید و در حالی که دستی به موهایش می‌کشید، گفت: «حرف حساب که جواب ندارد، پس صبر کن با هم برویم.» و سپس به اتفاق به آرایشگاه رفتیم.» منبع: کتاب چشمی در آسمان، صص ۷۳

### شهید عبدالمهدی مغفوری

شهید مغفوری از نظر رعایت نظم شخصی سرآمد بود. کسی ندید که ایشان لباس سپاه را نامرتب به تن بپوشد. معمولاً با محاسن‌شانه کرده و تمیز، و لباسی بسیار مرتب در جمع و اجتماع حضور پیدا می‌کرد. نور در صورت مبارکش بود، درست نمونه‌ای بود از اصحاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ). می‌گفت: «این غلط است که ما فکر کنیم نباید آراستگی ظاهر داشته باشیم. حزب‌اللهی بودن یعنی نظم و انضباط باطن و ظاهر.» ما می‌دیدیم رنگ سبز لباس سپاهی‌اش کمرنگ شده، اما به حدی تمیز بود که آدم تحت تأثیر قرار می‌گرفت. عاقبت هم با همان لباس کهنه، اما پاک و پاکیزه به درجه‌ی رفیع شهادت نایل گشت. قبل از ورود شهید مغفوری به تبلیغات، کار و وظائف مشخص نبود. بعضاً سلیقه‌ای انجام می‌شد. ایشان با برنامه‌ریزی متناسب و جدی شروع به نوشتن شعار و ایده‌های مکتبی اسلام و انقلاب و رویدادهای شهرزند کرد. شاید در مدت کوتاه از دو ماه چهره‌ی شهر عوض شد، که بعد از هفده - هجده سال هنوز این آثار باقی است. بعد کارها را تقسیم کرد. آن چنان که فعّالیت در واحد تبلیغات مایه‌ی افتخار و غرور شد. منبع: کتاب رسم خوبان ۹، آراستگی و نظم. صفحه‌ی ۸۲-۸۳

آراستگی و نظم شهادت، ناصر کاوی



# ما استراحت نخواهیم کرد

این انقلاب و این جامعه آنقدر کار درس هست که دیگر استراحت بی استراحت.  
آنقدر کار هست که میتوان انجام داد بی آنکه هیچ پست و سمت و حکم و ابلاغی در کار باشد.

شهید، ظلوم آیت الله، دکتر بهشتی (ره)

آراسنکی و نظر شهدا، ناصر کاوه



### شهید علیرضا رفوئی

یک روز به او گفتم: «علیرضا چرا لباس های نو نمی خری؟ این لباس ها کهنه شده.»  
گفت: «چون اسراف حرامه.» گفتم: «ولی باید مرتب باشی.» لبخند زد و گفت: «مگه نیستیم؟ آدم می تونه لباس نو نیوشه، ولی همیشه مرتب باشه!» منبع: کتاب رسم خوبان ۹۷، آراستگی و نظم.

### شهید قربانعلی مردانی

از خصوصیات بارز او، نظم و برنامه ریزی بود. برای تام لحظات زندگی اش برنامه داشت و تمام وقتش پر بود. یکی از بچه ها نقل می کرد یک بار با او کار داشتیم، رفتم در خانه ی آن ها را زدم. ایشان آمد و گفت: «الآن برنامه ی مطالعه دارم، باشد فلان ساعت تشریف بیاورید، در خدمت شما هستم.» یک دفترچه جیبی داشت که در آن برنامه هایش را می نوشت. منبع: کتاب رسم خوبان ۹۷، آراستگی و نظم.

### شهید صیاد شیرازی

شاگردش بودیم. هم درس می داد، هم افسر ورزش دانشکده ی افسری بود. ساعت ورزش که می شد، یکی لباس ورزشی می پوشید، یکی نمی پوشی. خیلی جدی نمی گرفتیم. کاغذ و قلم دست می گرفت و اسممان را می نوشت. مجبورمان می کرد منضبط باشیم. وقتی می خواستیم برویم مأموریت، اول صدقه می داد. بعد قرآن را باز می کرد و یک سوره را با ترجمه اش می خواند. بعدش برنامه ی سفر را توضیح می داد و می گفت که چه کارهایی داریم، چه کارهایی مشترک است و چه کارهایی انفرادی. وقت آزادمان را هم می گفت. وارد شهر که می شدیم، اول می رفت گلزار شهدا، فاتحه می خواند. بعد می رفت سراغ خانواده ی شهدا. با آن ها صحبت می کرد و درد دلشان را گوش می کرد. مشکلاتشان را می پرسید و گاهی یادداشت می کرد، که اگر بتواند، حل کند. بعد می رفتیم سراغ مأموریتمان... منبع: کتاب یادگاران ۱۱؛ صص ۵۱ و ۹۲

### شهید محمود کاوه

اولین حشور یگان ویژه ی شهدا در کردستان، همان راه پیمایی در سنندج بود. قبل از راه پیمایی محمود هی آمد و رفت و هی تای آستین و گترها و بند پوتین ها و فانسقه ها را چک کرد؛ چند بار. تا از همه مطمئن نشد، نرفتیم داخل شهر. وارد شهر شدیم و تا مقرر رفتیم. خبر رسید که همان شب رادیوهای محلی ضد انقلاب اعلام کرده اند یک واحد ویژه به کردستان آمده که لااقل شش ماه در اسرائیل آموزش دیده است. ما را گفته بود. گفته بود در اسرائیل آموزش دیده ایم. خیلی ترسیده بودند.

می گفت جلسه ی فرمانده ها مثلاً ساعت هشت، سر ساعت که می شد، در راه می بست. اگر کسی ده دقیقه دیر می آمد، راهش نمی داد. می گفت: «همان پشت در بایست.» بعد از لسه هم با توپ و تشر و عصبانی می رفت سراغش. می گفت: «وقتی توی جلسه ده دقیقه دیر می آیی، لابد توی عملیات هم می خواهی به دشمن بگویی ده دقیقه صبر کن، بروم آماده بشم، بعد پیام بجنگم. این که نمی شه که. این نیروها زیر دستت امانت اند. می خواهی این جوری نگهشون داری؟» منبع: کتاب یادگاران ۶؛ ص ۳۲

### شهید محسن جعفری

در همه ی زمینه ها فعال بود. به نظافت خیلی اهمیت می داد. همیشه از همسایه ها می خواست که کوچه را تمیز نگه دارند. تعدادی سطل زباله تهیه کرد و روی آن ها نوشت: «النظافه من الایمان». سطل ها را با میخ روی تیرهای چوبی چراغ برق نصب کرد. گفتم: «همسایه ها که خودشان سطل زباله دارند.» گفت: «می خواهم اگر رهگذری از کوچه عبور کرد، حتی ته سیگارش را هم روی زمین نیندازد و همه، آشغال هایشان را درون سطل ها بریزند.» امروز بعد از گذشت بیست سال از شهادت محسن جعفری، هنوز هم آثار آن میخ ها روی تیرهای چراغ برق باقی مانده است، آثاری که یادآور حضوری آسمانی اوست... مسافران آسمانی، ص ۵۹

### شهید صمد یونسی

با حوصله بود. خیلی به نظم و ترتیب اهمیت می داد. کمتر نیرویی بود که حوصله کند وقت و بی وقت بند پوتینش را تا آخر ببندد. همیشه هم، لبخند روی لبش بود. منبع: کتاب رسم خوبان ۹۷

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوه



### شهید محمود کاوه

یہ سری نیرو تازه آمدہ بودند. می خواست ازشان بازدید کند. رفت سراغ نفر اول. فانسقه اش را کشید. گفت: خیلی شله، فانسقه رو همچین باید محکم ببندی که دست توش جا نشه... نفر بعدی لباسش مرتب نبود. دیگری پایین شلوارش را خوب گتر نکرده بود. طوری محکم و باهویت تذکر می داد که طرفش حسابی هول می کرد. توی صف های دیگر جنب و جوشی افتاده بود. تا برسد به صف بعدی، همه مرتب شده بودند، با فانسقه های قرص و محکم. محمود گفت: شما باید بدونین که توی تیپ ویژه بعد از تقوا نظم و ترتیب حرف اول رو می زنه.. می گفت جلسه ی فرمانده ها مثلاً ساعت هشت، سر ساعت که می شد، در راه می بست. اگر کسی ده دقیقه دیر می آمد، راهش نمی داد. می گفت: «همان پشت در بایست.» بعد از جلسه هم با توپ و تشر و عصبانی می رفت سراغش. می گفت: «وقتی توی جلسه ده دقیقه دیر می آیی، لابد توی عملیات هم می خواهی به دشمن بگویی ده دقیقه صبر کن، بروم آماده بشم، بعد پیام بجنگم. این که نمی شه...»

راوی: همرزم شهید محمود کاوه، فرمانده لشکر ویژم شهدا - منبع: کتاب رسم خوبان / ۹

آر اس ئی و نظم شهدا، ناصر کاوه





### شهید شوشتری؟

ارشدترین فرد نظامی جنوب شرق کشور بود، نزدیک ۲ ساعت یک سرباز وظیفه مقابل یکی از مقرهای سپاه در منطقه دلگان سیستان و بلوچستان نگهش داشت به این جهت که حکم ماموریت همراهش نبود و سرباز نمی شناختش، بعد همان سرباز را ۱۰ روز مرخصی تشویقی داد...

برشی از زندگی شهید شوشتری

آرامش و نظم شهدا، ناصر کاوی

### شهید میرقاسم میرحسینی

آن روز حاج قاسم تصمیم داشت در نماز جمعه سخنرانی کند. ساعتی قبل از رفتن، لباس‌های سبز سپاهی‌اش را اتو کشید، پوتین‌هایش را واکس زد، موی سرش را به آرامی شانه کرد و برخلاف همیشه روبه‌روی آینه ایستاد، عطرزد و ظاهرش را با دقت و رانداز کرد. با دیدن آن همه حوصله، رو به ایشان کردم و پرسیدم: «چه شده حاجی امروز خیلی به خودت می‌رسی.» با همان آرامش و طمأنینه‌ی همیشگی فرمود: «اولاً یک فرمانده‌ام و وقتی می‌خواهم برای مردم صحبت کنم، باید ظاهر یک فرمانده‌ی مسلمان و آراسته را داشته باشم تا حضور در جبهه با آشفتگی ظاهر و بی‌نظم بودن اشتباه نشود. اما مهم‌تر این‌که، می‌خواهم بروم در نماز جمعه شرکت کنم. اگر می‌بینی این همه به خودم می‌رسم، به خاطر این است که در محضر خدا حاضر می‌شوم و در برابر آفریننده‌ای که هستی را با نظم زیبا خلق کرده، من هم باید ظاهری آراسته و منظم و مرتب داشته باشم.»... منبع: کتاب از هیرمند تا اروند، ص ۱۹۶، ۱۶۸

### شهید محمود کاوه

تازه آمده بودند. می‌خواست از شان بازدید کند. رفت سراغ نفر اول. فانسقه‌اش را کشید. گفت: «خیلی شله، فانسقه‌رو همچین باید محکم ببندی که دست توش جا نشه.» نفر بعدی لباسش مرتب نبود. دیگری پایین شلوارش را خوب گتر نکرده بود. طوری محکم و با هیبت تذکر می‌داد که طرفش حسابی هول می‌کرد. توی صف‌های دیگر جنب و جوشی افتاده بود. تا برسد به صف بعدی، همه مرتب شده بودند، با فانسقه‌های قرص و محکم. محمود کاوه گفت: «شما باید بدونین که توی تیپ ویژه بعد از تقوا نظم و ترتیب حرف اول رو می‌زند... منبع: کتاب اسوه‌ها، ص ۶۵

### شهید حجت الاسلام محمد شهاب

از ویژگی‌های بارز ایشان، برقراری عدالت بود. فروشگاه‌های تحت نظر دادسرا راه‌اندازی شده بود که وسایل مصادره شده در آن عرضه می‌شد. آن زمان جای قاچاق فراوانی وارد شهر شده بود. اموال قاچاق را از طریق دادستانی ضبط و برای مصرف عمومی به فروشگاه تحویل می‌دادند. مقرر شده بود که نیروهای دادسرا بدون نوبت برای تحویل هر نفر دو کیلو جای به آن‌جا مراجعه کنند. آقای «شهاب» به محض اطلاع مخالفت کرد و دستور داد تا کارکنان دادسرا هم مانند سایر مردم به نوبت در صف ایستاده و سهم خود را دریافت کنند. بعضی شب‌ها تا ساعت دوازده مشغول مطالعه‌ی پرونده‌ها بود. می‌گفت: «صبح، بعد از نماز ورزش کنید و رأس ساعت هفت مشغول کار شوید. من فقط از شما کار و برخورد خوب با مردم را می‌خواهم. هر کارمندی دیرتر بیاید، جریمه می‌شود. جریمه‌اش هم این است که باید شب در دادسرا بماند و کار کند.» منبع: کتاب افلاکیان، ص ۴۴

### شهید دکتر سید احمد رحیمی

وقتی دفتر هماهنگی «بنی صدر» در «بیرجند» سقوط کرد، باید در پشت بام نهبانی می‌دادیم. سه نفر بودیم. قرار گذاشتیم قرعه‌کشی کنیم تا به هر کسی افتاد، نهبانی بدهد و دو نفر دیگر استراحت کنند. قرعه به نام برادرم افتاد. همیشه سر به سرش می‌گذاشتیم. آن شب گفتم: «نوبت نهبانی ما که شد، خودمان می‌آییم و پست را تحویل می‌گیریم. تو دنبلمان نیا.» با شهید «صالح پور» به منزل مان که در همان نزدیکی‌ها بود، رفتیم و با خیال راحت خوابیدیم. صبح با صدای اذان بیدار شدیم. بعد از خواندن نماز، تازه یادمان آمد که ما هم نوبت نهبانی داشتیم. صبح آن روز، ماجرا را برای آقای «رحیمی» با آب و تاب تعریف کردم و گفتم: «برادر را گذاشتم تا هوا بخورد.» آقای «رحیمی» لبخندی زد و با لحنی متفاوت گفت: «خیال نکنید کار خوبی کردید و حالا به دیگری می‌خندید. اگر او موقع نهبانی خوابش می‌برد چی؟» این دفعه باید به جای برادرتان نهبانی بدهید تا حق ایشان ضایع نشود.» منبع: کتاب افلاکیان، ص ۱۲۲

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوه



## شهید حجت الاسلام سید باقر علمی

شهید علمی فردی بسیار منظم و مقید بود. چه از نظر ظاهری و چه در انجام کارها. هیچگاه ایشان را با سرو وضع نامناسب و آشفته نمی دیدیم. همیشه ظاهری آراسته و مرتب داشت. چفیه بر گردن، کفش های واکس زده و شیک و تمیز و سرحال. در انجام کارهایش نیز همین گونه بود. به موقع درس می خواند، به موقع در مراسم صبحگاه شرکت می کرد. در یک ساعت بخصوص قرآن می خواند. هر کاری را سر وقت و به موقع انجام می داد. هیچگاه انجام کاری را فراموش نمی کرد و یا کارها را با هم قاطی نمی کرد. در واقع همین نظم باعث شده بود تا او کارهایش را به نحو احسن انجام دهد و نتیجه ی مطلوب بگیرد. من فکر می کنم داشتن نظم، یکی از دلایل محبوبیت او در بین بچه ها بود. منبع: کتاب: سکوی پرواز

## شهید حسین تاجیک

وقتی در اهواز در هتل فجر زندگی می کردیم، روزی حسین از خط مقدم آمد، در حالی که لباسهایش گلی و صورت و موهایش خاکی بود. از پنجره نگاه کردم، دیدم که ماشینش هم گلی و استتار شده است. حسین لباسهایش را عوض کرد و یکی دو ساعت از آمدنش نگذشته بود که آماده ی رفتن شد. گفتم: «اگر می خواستی این قدر زود بروی، پس برای چی آمدی؟» گفت: «می خواستم لباسها و پوتینم را عوض کنم.» گفتم: «پس چرا ماشینت را تمیز نمی کنی؟» گفت: «چون می خواهم به خط مقدم جبهه برگردم.» خندیدم و پرسیدم: «حالا که دوباره به خط مقدم برمی گردی چرا دیگر لباسهایت را عوض کردی؟» گفت: «انسان باید در هر حال تمیز و مرتب باشد. مگر تمیزی در خط مقدم عیب است؟ دوست دارم همیشه و مخصوصاً در زمان شهادت پاکیزه باشم. در ضمن وقتی که از هتل بیرون می روم تا به جبهه بروم، می خواهم مردم ببینند که ما در حال جنگ هم به نظم و ترتیب و تمیزی اهمیت می دهیم.» منبع: کتاب همسفر شقایق، ص ۲۸۴

## شهید محمد بروجردی

پیامی از امام رسیده بود و باید آن را توی بازار پخش می کردیم. معمولاً آن روزها برای پخش اعلامیه ها صبح زود بلند می شدیم و می رفتیم بازار و تا رسیدن خورشید، کارمان را تمام می کردیم. آن روز، به دلایلی نتوانستیم صبح زود از خواب بیدار شویم. زمانی که از خواب بیدار شدیم با کمال تأسف متوجه شدیم خیلی دیر شده است. با این حال، سراسیمه از رختخواب پریدیم بیرون و اعلامیه ها را برداشتیم و حرکت کردیم. توی راه، بروجردی را دیدیم. او به همراه دوستی دیگر، در حال بازگشت به مقر بود. من آن دوست را از قبل می شناختم، اما نمی دانستم که او هم در این رابطه با ما کار می کند. بروجردی را که دیدم، شرمند شدم، زیرا ما خواب ماندیم و نتوانسته بودیم وظیفه ای که به عهده ی ما گذاشته شده بود انجام دهیم، در حالی که بروجردی پیامها را توی بازار پخش کرده بود و داشت به مقر باز می گشت! منبع: کتاب چون کوه باشکوه، ص ۸۹

## شهید محمد نصراللهی

یادم هست در عملیات والفجر هشت قرار بود امورات اجرایی را نصراللهی و یکی دو نفر دیگر انجام دهند. به عنوان اولین کار او باید با علی حاجبی و رضا ایرانمنش قایق ها را می آوردند توی نهرهای مختلف و بر اساس طراحی، شبانه آن ها را مخفی و استتار می کردند. کار دوم این بود که قرارگاه فرماندهی را آماده کند. بعد باید امکانات مورد نیاز حاج یونس، افرادش و شهید زندی را برای آماده سازی جای قبضه ها فراهم می کرد. از طرف دیگر باید مهمات می آورد پای کار و برای گردان ها پناهگاه درست می کرد و کارهای بسیار دیگر. که الحمدلله همگی آن ها به موقع و دقیق انجام شد و این ها به خاطر تلاش و فعالیت مستمر نصراللهی و دوستانش بود. محمد کارها را طوری برنامه ریزی کرده بود که برای پشتیبانی نیازی به دیگران نباشد. پیش بینی کرده بود خود لشکر شناور کافی داشته باشد تا تجهیزات و مهمات لازم را از ارونند عبور دهد. برای این کار شناورها معمولاً می آمدند و در نهر بلامه بارگیری می کردند و در اسکله قشله آن ها را تخلیه می کردند. به دلیل پایین بودن سطح آب زمان بارگیری و تخلیه بار محدود بود و ما فقط در یک زمان خاصی می توانستیم بارها را جابه جا کنیم. مد که شروع می شد سطح آب کمی بالا می آمد و نهر برای حرکت شناورهای سنگین مناسب می شد. فرصت خیلی کم بود. اما نصراللهی طوری کارها را برنامه ریزی کرده بود که همه چیز کامل و دقیق انجام شد. منبع: کتاب لبخند ماندگار، صص ۵۹-۶۰

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوی



### شهید کاظم رستگار

روزی هنگامی که آن‌ها تازه از عملیات برگشته بودند، حاج کاظم اعلام کرد دو نفر را لازم دارد تا به پایگاه - که وظیفه‌ی پشتیبانی خط را بر عهده داشت - بروند. نیروها خسته و گرسنه بودند و از میان آن‌ها تنها محمد داوطلب شد. او به پایگاه رفت. دو روز در آن جا بود و وظیفه‌ای را که داشت، انجام داد و سپس به یگان برگشت. در آن زمان بود که متوجه شد شلوارش حسابی کثیف و چرک شده است. او شلوارش را شست و آویزان کرد. صبح روز بعد چون هنوز شلوارش خیس بود، نتوانست در برنامه‌ی صبحگاهی حضور داشته باشد. برنامه‌ی کاظم هم این بود که هرگاه کسی در صبحگاه شرکت نمی‌کرد، باید تنبیه می‌شد. زمانی که شلوارش خشک شد، محمد آن را پوشید و خود را به بچه‌ها رساند. بچه‌های گردان مجلس ختمی برای شهدای عملیات برپا کرده بودند. وقتی آن‌ها متوجه آمدن محمد می‌شوند، مداحی مجلس را به محمد که مداح اهل بیت بوده است، می‌سپارند. محمد گفت: «وسط‌های کار خبر دادند که فرمانده با شما کار دارد و گفته است سریعاً پیش او بروید. مداحی را قطع کردم و از اتاقی که در آن جمع شده بودیم، بیرون آمدم. دیدم کاظم منتظر ایستاده است. تا مرا دید، بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: صبحگاه نبودی و غیبت داشتی، باید تنبیه بشوی، بدو!» خیلی از بچه‌ها که در اتاق بودند، بیرون آمده بودند و ما را نگاه می‌کردند. با شنیدن کاظم شروع به خندیدن کردند. پیش خودم گفتم اگر دلیل غیبتم را توضیح بدهم، کار خراب‌تر می‌شود و بچه‌ها دستم می‌اندازند. بالاچار شروع به دویدن کردم. گفته بود ده بار دور محوطه بدوم و هم باید دقیقاً ده بار می‌دویدم. حتی این‌که برادرزنش هستم، باعث نشد تخفیفی برایم قائل شود.

منبع: کتاب انتظار، ص ۳۱۷

# آرامشکی و نظم شهدا، ناصر کاظمی



## شهید حسن شوکت پور

دیرکردی جوان! ببخشید دیر شد! نتوانستم به موقع وسیله گیر بیارم، توی راه هم دو تا مشکل کوچک پیش آمد که باعث معطلی بیشتر شد! بروهای حسن توی هم رفت: نه! قابل قبول نیست! یکی رزمنده! یک بچه مسلمان، یک بسیجی خوب خدا، نمی تواند از وعده ای که می دهد تخلف کنه! چه تخلفی برادر! اگر به ساعتان نگاه کنید، می بینید که فقط هفت دقیقه دیر شده است! حسن بعد از آن که کمی آرام گرفت، گفت: برادر عزیزم! هفت دقیقه تأخیر توی یک مأموریت نظامی زمان خیلی زیادیه! توی میدان جنگ گاهی یک لحظه، چند ثانیه باعث شکست یا پیروزی یک کشور می شه! آن وقت شما می گوید فقط هفت دقیقه تأخیر کردم. لا اله الا الله! بعد رو کرد به بچه های دور و برش و اضافه کرد: « برادران! شما را به خدا، بیشتر دقت کنید! شوخی نیست! ما در وسط میدان جنگیم! در برابر گلوله های دشمن که هر لحظه از هر گوشه ای به طرف ما می بارد! بیشتر از این حرفها باید منظم باشیم! باید دقیق باشیم! وقت حرکت باید به فکر اتفاقات ناگوار و عوامل بازدارنده هم باشیم! همیشه طوری باید حرکت کنیم که سر موقع به محل مأموریت خودمان برسیم! » چشم! حالا شما این دفعه را ببخشید! واقعاً معذرت می خواهم! ... حسن آن جوان بسیجی را در آغوش گرفت، پیشانی اش را بوسید و گفت: « خدا باید همه ی ما را ببخشد! من چه کاره ام برادران. اگر حرفی می زنی برای خاطر خدا می زنی، برای خاطر پیروزی اسلام می گویم. اوست که باید همه ی ما را ببخشد! از او باید عذرخواهی کرد، نه از بندگان گناهکاری مثل من. » منبع: کتاب حدیث آرزومندی، صص ۷۹-۷۷

## شهید حجت الاسلام شیخ فضل اسدالله محلاتی

روی نظم تکیه داشت و خیلی زحمت می کشید تا کارها منظم باشد، اعلامیه ها به وقت چاپ شود و اسامی کامل باشد. دایم در حال دوندگی بود. او را یک ساعت بیکار نمی دیدیم. خانه هم که می آمد، یا در دستش تلفن بود. یا او را پای تلفن می خواستند... منبع کتاب: پرواز در پرواز، ص ۱۰۴

## شهید سید قاسم میرحسینی

یک روز سخنران قبل از خطبه های نماز جمعه ی زابل بود. خیلی به خودش رسید. لباس سبز سپاه را اتو کرد، پوتینهایش را واکس زد، موهای سرش را خوب شانه کرد و عطر زد. به شوخی گفتم: « حاجی! چقدر به خودت می رسید؟! » همان طور که بند پوتینهایش را می بست، گفت: « اولاً من یک فرمانده ام؛ وقتی می خواهم بروم برای مردم صحبت کنم باید شکل ظاهری یک فرمانده را داشته باشم. ثانیاً می خواهم در نماز جماعت شرکت کنم، اگر می بینی که به وضع لباس می رسم و ظاهری آراسته دارم و عطر زده ام، برای این است که می خواهم در محضر خدا حاضر شوم. » سپس کمر راست کرد و گفت: « می خواهم بروم اخبار جبهه و جنگ را به اطلاع مردم برسانم، باید با ظاهر خوب روبه رویشان ظاهر شوم. » این را گفت، راه افتاد و رفت. ... منبع: کتاب نماز، ولایت، والدین، ص ۳۴.

## شهید جعفر چناری

جعفر چناری بعدها به عضویت رسمی سپاه درآمد و به عنوان فرمانده گروهان ثارالله، زیرمجموعه گردان ۵۰۳، منصوب شد. من و چند نفر دیگر از دوستان دانش آموز، به گروهان ثارالله که در تپه ۲۳۰ مستقر بود مراجعه کردیم. چناری برنامه ی گروهان را به ما ابلاغ کرد. برنامه از این قرار بود که یک شب استراحت می کردیم، یک شب درآماده باش بودیم و شبی هم تک شناسایی محدود داشتیم. معمولاً در تک های شبانه، جعفر، خود، پیشاپیش نیروها حرکت می کرد و مسیر را از لحاظ میدان مین یا کمین بررسی می کرد و اولین کسی بود که به سوی دشمن شلیک می کرد. جعفر از لحاظ نظامی بسیار با انضباط بود؛ دفاتر نگهبانی را بررسی می کرد؛ در کندن سنگر و احداث کانال مشارکت داشت؛ لباسش مرتب، پوتین هایش واکس زده و شلوارش اتو کشیده بود. از نظر اخلاقی، طهارت روح داشت. به نماز شب اهمیت می داد و همیشه با وضو بود. شهریورماه ۱۳۶۴ گروهی از نیروهای بعثی در منطقه ی دارخرما (منطقه ی عمومی مهران) به قصد وارد کردن ضربه به نیروهای خودی به خط دفاعی ما نفوذ کردند و دست به تحرکاتی زدند. جعفر چناری همراه شماری از رزمندگان به مقابله با آنان پرداخت و در یک نبرد تن به تن با آن ها می جنگید. سرانجام، پس از نزدیک به دو روز نبرد جانانه، جعفر چناری بر اثر اصابت گلوله ی دشمن از ناحیه سینه مجروح شد و همراه تنی چند از یارانش در آستانه ماه محرم، شربت شهادت نوشیدند و همچون یاران امام حسین (ع) دعوت حق را لبیک گفتند. درود و رضوان الهی بر آنها باد.

آرامشکی و نظم شهدا، ناصر کاوی

## شهید انوشیروان رضایی فاضل

به نظم اهمیت زیادی می داد به همین منظور، اوقات فراغت خود را به چند بخش تقسیم کرده بود: بخشی از اوقات خود را به خواندن قرآن و مطالعه ی کتاب های عقیدتی و دینی مثل آثار امام خمینی (ره)، شهید مطهری و شهید دستغیب اختصاص داده بود. گاهی به دیدار خانواده ی شهدا می رفت و پای درد دل آنان می نشست. بخش دیگری از اوقات فراغت خود را نیز برای ورزش هایی مانند: فوتبال، والیبال و آموزش شنا در نظر گرفته بود... منبع: کتاب ردپای عشق، ص ۷۶

## شهید عزیز سالمی

در آخرین دیداری که با ایشان داشتم قبل از عملیات و الفجر ۸ بود. این شهید بزرگوار به همراه سایر عزیزان بسیجی به سنج اعزام شده بودند. ولی به علت عملیاتی نبودن تیپ بیت المقدس، بسیجیان نسبت به اعزامشان به آن تیپ معترض شده و درخواست رفتن به جنوب را می کردند. چون شهید سالمی اطاعت از فرماندهی را واجب می دانستند به برادران معترض اظهار داشتند که: این گونه حرکت شما خلاف بوده و گناه دارد. شما آرام باشید تا من به صورت قانونی رفتن شما را به جنوب آماده کنم. به این جهت ضمن تماس با فرماندهی تیپ و کسب مجوز مقرر می شود که ایشان سریعاً به جنوب بروند... منبع: کتاب یادهای زلال

## جاوید الاثر احمد متوسلیان

در زمین صبحگاه محل استقرارمان در سوریه داشت قدم می زد که یک هو ایستاد، چشم هایش را گرد کرد و به نقطه ای خیره شد. ما هم بی اراده ایستادیم و نگاه او را تعقیب کردیم. یکی از بچه های لشکر با عرق گیر داشت مثل ما قدم می زد. اندکی بعد حاج احمد از جمع ما جدا شد و چند قدمی آن طرف تر، او را صدا زد. آن برادر رزمنده تا صدای حاج احمد را شنید، دوید سمت او: جانم حاجی! حاجی دست روی شانه اش گذاشت و گفت: چرا داری با این وضع اینجا می گردی؟

تا ما خودمان را به حاج احمد برسانیم او یک مقدار به آن بنده ی خدا توپید و آخر سر با تحکم گفت: برو لباست را تنت کن و بیا... آن برادر با شرمندگی سرش را پایین انداخت و رفت. ناراحت شدن حاج احمد نه تنها برای من که برای هیچ کس تازگی نداشت. همه مان می دانستیم که چقدر به نظم و انضباط اهمیت می دهد. این برخورد هایش را در کردستان، جنوب و لبنان دیده بودم. همان زمان مسؤولین سوری می خواستند یک اردوگاه نامرتب را به ما تحویل دهند. اما حاج احمد قبول نکرد و گفت: «آن قدر صبر می کنیم تا یک اردوگاه درست و حسابی به ما بدهند. بچه های ما درست است که بسیجی هستند و کار کرده و به قول معروف خاکی هستند. اما در هر جا نمی مانند.» خلاصه چند دقیقه ای از رفتن آن برادر عرق گیر پوشیده گذشته بود و ما کماکان منتظر حاج احمد بودیم که به جمع ما پیوندند. اما انگار حاج احمد خیال حرکت کردن نداشت. همان طور صاف و محکم رو به سمتی که آن برادر رفته بود، زل زده بود و نگاه می کرد.

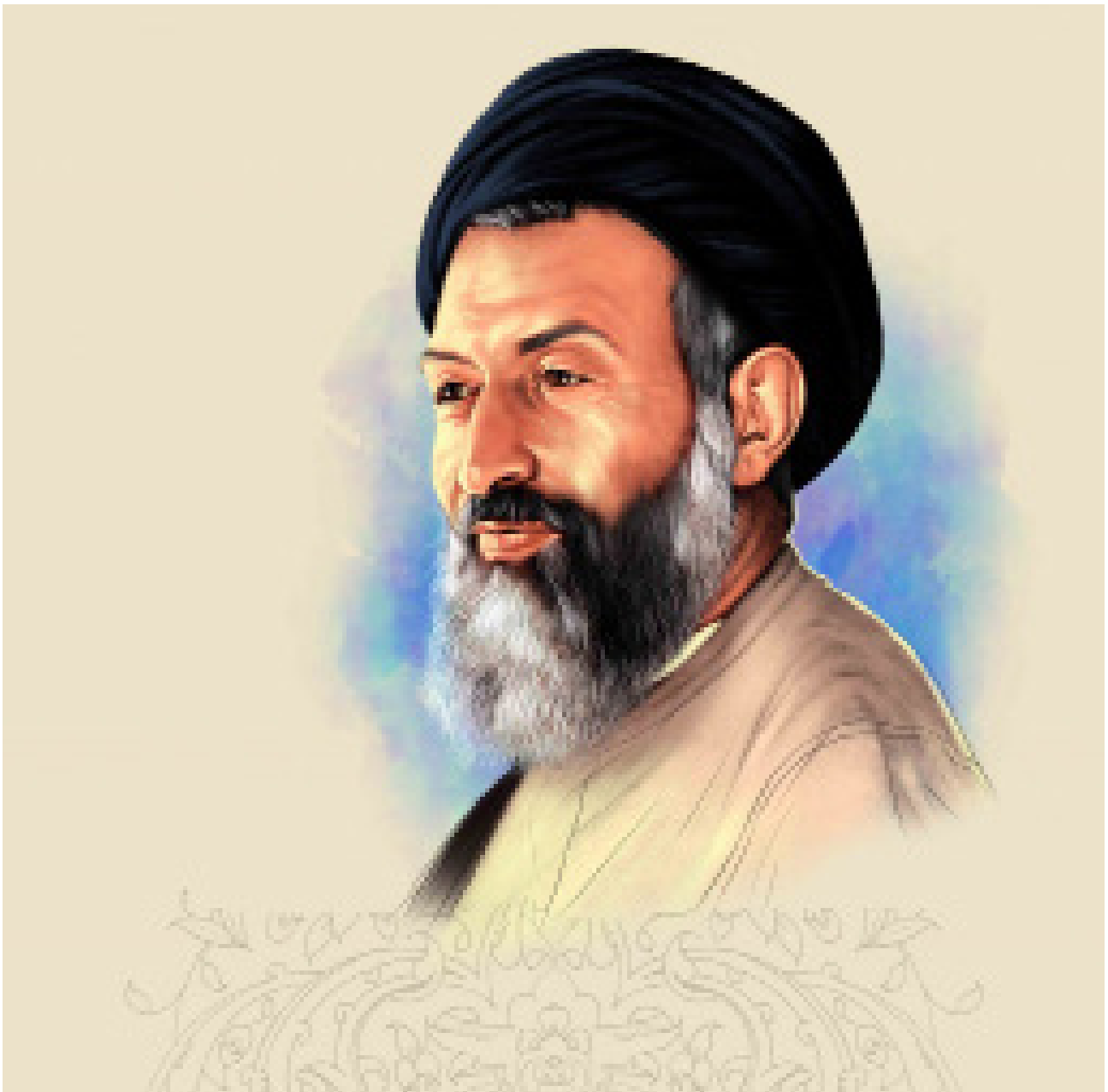
تا این که یکی از بچه ها گفت: حاجی بهتر نیست برویم؟! حاج احمد با همان قاطعیت گذشته گفت: من منتظر می مانم تا آن برادر بیاید. چاره ای نبود. ما هم باید صبر می کردیم و به قولی تحمل می کردیم. حدود دو ساعت دیگر هم گذشت، اما خبری نشد. به خودم نهیب زدم: عجب پیله کرده، ول کن هم نیست! باید به فکر چاره ای باشیم.

عاقبت تصمیم گرفتیم تا یکی را به سراغ آن نیرو بفرستیم. کسی که به دنبالش رفته بود، برگشت و گفت: «وقتی وارد اردوگاه شدم، دیدم گرفته خوابیده، بیدارش کردم و مایه را گفتم. او هم از شرم لباس هایش را تن کرد و دارد می آید. از دور که او را دیدم خوشحال شدم آخر زمان در جا ایستادن ما هم داشت به پایان می رسید و این خیلی خوب بود. حاج احمد جلوتر از ما همچنان قرص و محکم ایستاده بود. آن برادر با چشمان پر از اشک به او نزدیک شد و با لحنی غمگین گفت: تو را به خدا، خطای مرا ببخشید. خبر نداشتیم اینجا ایستاده آید. از گریه و شرمساری آن برادر رزمنده داشت گریه مان می گرفت. حاج احمد وقتی که دید آن جوان به اشتباه خودش پی برده، با مهربانی دستی به سرش کشید و گفت: اشکالی ندارد، فقط خواستم تو را متوجه کنم تا بدون لباس نظامی در محوطه نگردی. دیگر کسی را ندیدم که با عرق گیر در اردوگاه بگردد...

منبع: کتاب گفت و گوی ناتمام، صص ۸۸-۸۶

آر اس ئی و نظم شهدا، ناصر کاو





### روایتی از نظم و انضباط و دقت شهید بهشتی

شهید دکتر بهشتی از کسی که مسئول برگزاری این دوره کارگاه آموزشی بود پرسیدند که، تعداد آقایان چند نفر است و آن مسئول بیان کرد که ۳۷ و یا ۳۸ نفر هستند که در این هنگام آیت الله بهشتی محکم و راسخ گفتند که آمارتان را دقیق اعلام کنید. آن روز اولین بار بود که سخنرانی شهید بهشتی را از نزدیک مشاهده کردم ...

در پنجم تیرماه در آخرین سخنرانی شهید بهشتی حضور داشتم. در واقع این جلسه یک کارگاه آموزشی بود که در همان ابتدای امر نظم و انضباط و دقت نظر شهید بهشتی برای همه ما جالب توجه بود شهید بهشتی از کسی که مسئول برگزاری این دوره ( کارگاه آموزشی) بود پرسیدند که تعداد آقایان چند نفر است و آن مسئول بیان کرد که ۳۷ و یا ۳۸ نفر هستند که در این هنگام آیت الله بهشتی محکم و راسخ گفتند که آمارتان را دقیق اعلام کنید. آن روز اولین بار بود که سخنرانی آیت الله شهید بهشتی را از نزدیک مشاهده کردم ...  
حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی فراتی

چیزی که من از وی به یاد دارم این است که امکان نداشت دیرتر از موقع مقرر در جلسه ای حاضر شود و به هر وسیله ای که بود در ساعت مقرر خود را به محل مورد نظر می رساندند. شهید بهشتی می گفت:  
ما تا در کارهای مان نظم نداشته باشیم، نمی توانیم کارهای مملکت را پیش ببریم...

راوی: همسر شهید

آراستگی و نظم شعار، ناصر کاوی



Leader.ir  
188-9632

## تلاش با نظم و برنامه ریزی به نتیجه می رسد



نگاه دین، نگاه اسلام، نگاه قرآنی به انسان این است که: انسان باید تلاش کند؛ تلاش با نظم، با برنامه ریزی و بی وقفه تا بتواند به نتایج برسد.<sup>۱</sup> اگر برنامه ریزی نکنیم، کار بی برنامه به سامان نخواهد رسید. بعد از آن که برنامه ریزی کردیم، اگر همت نکنیم، حرکت نکنیم، ذهن و عضلات و جسم خود را به تعب نیندازیم و راه نیفتیم، به مقصد نخواهیم رسید؛ این ها لازم است.<sup>۲</sup>

نمی شود در خلأ برنامه زندگی کرد... بستگی دارد به اینکه شرایط و واقعیات چگونه پیش برود. عوامل مؤثر در حوادث، غالباً متنوع است؛ اغلب این حوادث هم از ذهن انسان خارج است... تنها چیزی که قابل محاسبه است، این هاست: «ان تنصروا الله ینصرکم»<sup>۳</sup>؛ «من کان لله کان الله له»<sup>۴</sup>... چون غیبی است و خدای متعال فرموده... غیر از این، همه این مطالعات و برنامه ریزی ها قابل خدشه است.<sup>۵</sup>



آرامش و نظم، شجاعت، ناصرباوری

masjednama.ir

(۱) امام خامنه ای، ۷/۰۷/۱۳۸۷

(۲) امام خامنه ای، ۱۷/۰۴/۱۳۸۳

(۳) اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند. (سوره محمد/آیه ۴)

(۴) هر کس که از برای خدا باشد، خداوند رازی اوست. (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷، ص ۱۹۷)

(۵) امام خامنه ای، ۲۰/۰۸/۱۳۸۹



## مهمان خوش قول

زمستان سال ۶۳ بود. برف همه جا را پوشانده بود و هوا به شدت سرد بود. منزل مشغول کارهای روزمره بودم که صدای زنگ تلفن توی اتاق پیچید. گوشی تلفن را برداشتم؛ «بفرمایین...» سلام و احوالپرسی که کرد، شناختمش. من هم جواب سلامش را دادم و گفتم «خوش آمدین، چه عجب از این طرفها...» گفتم: «امروز از منطقه آمده‌ام، گفتم یک احوالپرسی بکنم.» خوشحال شدم و قبل از هر چیزی برای شام دعوتش کردم. او هم قبول کرد و قول داد برای شام بیاید منزل ما. خوشحالی‌ام دو برابر شده بود. دست به کار شدم تا شام خوبی درست کنم... ساعت ۹ شب شده بود و هنوز از مهمان‌ها هیچ خبری نبود. کم‌کم دل‌نگران می‌شدم که زنگ تلفن به صدا درآید. گوشی را برداشتم؛ آقا سید خودمان بود. پرسیدم: «از آقا مهدی و دوستش چه خبر؟ خیلی دیر کرده‌اند، شام خیلی وقته حاضره.»

آقا سید زد توی ذوقم و گفتم: «فکر نمی‌کنم آقا مهدی بتونه شام بیاد آن‌جا، اما برای استراحت میاد.» ناراحت شدم و گفتم: «قرار بود نیاد، پس چرا قول داد؟»

آقا سید گفت: «خوب با مسؤولان شهر جلسه داشت، شاید این ساعت شام را هم یکی جایی خورده.» ناراحتی‌ام چند برابر شد. پیش خودم از آقا مهدی رنجیده خاطر شدم. ساعت ۱۰ شب را نشان می‌داد. زنگ منزل به صدا درآید. زود در را باز کردم و چهره‌ی نورانی و صمیمی آقا مهدی توی قاب چشمانم جا گرفت. از خوشحالی در پوستم نمی‌گنجیدم. بدون هیچ صحبتی رفتم سراصل مطلب: «آقا مهدی! چرا شام نیومدین منزل ما، چرا بدقولی کردین؟! به خاطر شما برای شام کوفته تبریزی حاضر کرده بودم.»

آقا مهدی گفت: «کی گفته ما شام خوردیم؟! زود شام را آماده کن.» با خوشحالی شام را آماده کردم و سفره را چیدم. به آقا سید گفتم: «ماجرای تلفن شما چی بود؟ شما که گفتین آقا مهدی و دوستش شام خورده‌اند!»

گفت: آقا مهدی با مسؤولین در استانداری و امام جمعه و چند جای دیگه هم جلسه داشت. خوب من فکر کردم در برابر اصرار آن‌ها تسلیم می‌شه؛ اما آقا مهدی هیچ‌جا زیر بار نرفت و برحسب قولی که به شما داده بود، آمد منزل ما شام بخوره...» گفتم: «آقا مهدی! اجر و ثواب چند سال جنگ و جهادت یک طرف، اجر و ثواب خوش‌قولی امشب هم یک طرف.» آن سفر آخرین باری بود که آقا مهدی به منزل ما آمد....

خاطره از شهید شهید مهدی باکری - آشنایی‌ها، ص ۸۸ و ۸۷

## شهید رضا شکری پور

داشت می‌رفت خط، با شهید «دهقان» رفتیم نشستیم ترک موتورش. «حاج رضا» گفت: «کلاه آهنی تون؟» گفتیم: «حالا این دفعه رو ولش!» موتور را خاموش کرد و گفت: «تا کلاه نذارید، نمی‌روم!» منبع: کتاب ققنوس و آتش، ص ۱۲۶

## شهید ناصر ترجمی

دور یک چراغ والور حلقه زده بودیم. سرمای زمستان همه را خانه‌نشین کرده بود، آن هم زمستان کردستان. یک کتری بزرگ هم روی چراغ، بخار می‌کرد. کمی آب کتری را برداشتم. با آب سرد قاطی کردم. آب ولرم برای وضو بهتر بود. چلوی تانکر آب، ناصر را دیدم. به او گفتم: «ناصر این‌جا چه کار می‌کنی؟» «دارم اورکتم را می‌شورم!» «آخه مرد حسابی تو این سرما کسی اورکت می‌شوره.» «آب سرد هست، اما باید تمیز بود!» با خودم گفتم: «این دیگه کیه!»... منبع: راز نگفته، ص ۵۹

## شهید ناصر کاظمی

هر کاری که از دستش برمی‌آمد، برای دیگران انجام می‌داد. هیچ وقت کار خودش را به دیگران واگذار نمی‌کرد. یک شب، جوراب او را شستم. خیلی ناراحت شد. از فردا شب دنبال جوراب من می‌گشت تا آن را بشوید و کار مرا جبران کند... منبع: کتاب پیشانی و عشق، ص ۴۶

آراستگی و نظم شهید، ناصر کاظمی



### پیشنهادهای منظم و مدون

در «اهواز» به فرماندهی رفتم. تا مرا دید، بلند شد و از کشوی فایل گوشه‌ی اتاق، ورقه‌ای را بیرون آورد. تمامی پیشنهادهای خود را به صورت منظم و مدون نوشته بود و از آن روز، برنامه‌های عقیدتی، تبلیغی لشکر، براساس پیشنهادهای «شهید مهدی باکری» نظم و ترتیب یافت....

منبع: کتاب خداحافظ سردار، ص ۲۹

آراسنگی و نظم شهدا، ناصر کاوی



## نظامی بانظم، شهید موسی نامجو

وی افسری منضبط و جدی، و خصوصاً در امر تدریس بود. همچنین متدین، با پشتکار و باهوش، و مصالح انقلاب را با هیچ چیز دیگر عوض نمی‌کرد. به خاطر دارم شبی به منزل ایشان در تهران رفتم آن موقع من در تیپ ۲ قوچان خدمت می‌کردم. یادداشتی با حدود بیش از ۲۰ بند به بنده داد که حاوی اصول مبارزه با نظام طاغوت و اهداف مبارزه‌ی انقلاب بود و اگر آن را از من می‌گرفتند، برای ما خیلی مسأله‌ساز می‌شد. به من فرمودند: «پس از این‌که خودت مطالعه نمودی، آن را به جناب لطفعلی‌زاده نشان بده و پاره کن بریز دور.» و این جانب هم این کار را انجام دادم. در یکی از سرکشی‌هایی که شهید نامجو به گروه ما داشت، اعلام نمود که: «در مورد درجه اقدام لازم انجام شده و هیچ‌گونه حقی از پرسنل داوطلب ضایع نخواهد شد... من با آن‌که در آن لحظات به فکر درجه نبوده، ولی نظم کار شهید نامجو بسیار با اهمیت بود، که با آن همه تحمل سختی‌ها، از پرسنل تحت امر خود غافل نبوده و همه‌ی کارها را در جای خود انجام می‌دهد. پس از پیروزی انقلاب به پیشنهاد مرحوم طالقانی یک نظامی فرماندهی دانشکده شد. ایشان آزادی بی‌حد و حسابی به دانشجویان داد که این مسأله مشکل آفرین شد و انسجام دانشکده از هم پاشیده شد و به دنبال آن مسائل انضباطی در دانشکده از بین رفت و آموزش دانشجویان مختل شد.

بالاخره مسئولین به فکر چاره افتادند و شهید نامجو را به درجه‌ی سرهنگ دومی به فرماندهی دانشکده منصوب کردند. او که یکی از مقلدین مخلص امام بود، شروع به ساختن دانشکده‌ی افسری منظم و مکتبی نمود. ابتدا دچار مشکلاتی شد، ولی در نهایت با پیام امام مبنی بر لزوم انضباط در ارتش و جدایی ارتشیان از احزاب، اقدامات لازم را انجام داد و برای اجرای این دستور امام، خود نیز شبانه‌روز در دانشکده ماند و اکثر شب‌ها را در کنار دانشجویان سپری کرد. مدیریت و اقتدار شهید نامجو در فرماندهی، حتی از نظر مخالفین او نیز پوشیده نماند؛ چرا که بنی‌صدر در اولین جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان در بعد از انقلاب، به این مطلب اذعان نمود که این موضوع در اکثر روزنامه‌های آن موقع منتشر گردید. با این اقدام شهید نامجو، دانشکده‌ی افسری اولین یگان ارتش بود که انسجام یافت و باید گفت که پی‌ریزی ارشد حزب الله از این نقطه آغاز گردید. ناگفته نماند که تعدادی هم با این حرکت شهید نامجو مخالف بودند و شکایت او را به شهید بهشتی بردند و شهید بهشتی در جواب آنان فرمود:

نامجوی صد درصد مورد تأیید ماست.» ما که از اعتبار شهید نامجو در حکومت بعد از انقلاب آگاه بودیم، به یک سؤال مبهم رسیده بودیم که چرا شهید نامجو را در مقام‌های بالاتر از دانشکده منصوب نمی‌کنند. ولی وقتی انسجام دانشکده را دیدیم، متوجه شدیم که نیض ارتش در دانشکده می‌تپد و اگر دانشکده درست شود، تمام ارتش از روح انضباط برخوردار خواهد بود. این مسأله وقتی به یقین رسید که تجاوز عراق شروع شد. صبح آن روز نامجوی با یک سخنرانی بسیج عمومی داد و پرسنل دانشکده‌ی افسری در مدت کمتر از سه ساعت آماده‌ی رزم شدند و با تجهیزات انفرادی کامل سوار هواپیما شده و در فرودگاه اهواز پیاده شدند.

من شیفته‌ی اخلاق و اعمال این مرد بزرگ شدم. شهید نامجو از نظر من فردی نظامی کامل بود. علت این نظامی‌گری مسلماً به دوره‌ی مدرسه‌ی نظام او برمی‌گردد که در آن تعلیمات نظامی دیده بود.

نامجو فردی بود که نسبت به درجات بالا احترام نظامی می‌کرد. لباس مرتب می‌پوشید و در یک جمله، نمودار کامل یک نظامی منضبط بود. حضور من در دانشکده افسری به دلیلی بود که نامجو را مرتب می‌دیدم...

دو - سه روز از انقلاب گذشته بود که دایی به من زنگ زد و گفت: «هر چه دوست و رفیق دارید، با خود به دانشکده‌ی افسری بیاورید.» دایی گفت: «تا سه روز دیگر دانشجویان جدید می‌آیند. می‌خواهم هر چه زودتر این جا را نظافت کنید.» ما بلافاصله دست به کار شدیم و آسایشگاه‌ها را شستیم و تحویل دایی دادیم. دایی گفت: «دانشجویان جدید اگر به جای تمیز و مرتب بیایند، انگیزه‌ی درس خواندن شان بیشتر می‌شود. شهید نامجوی در اجرای مقررات بسیار جدی بود و با شروع جنگ تحمیلی از ما درخواست کرد که مقررات نظامی را جدی تر بگیریم و صریحاً اعلام نمود:

«تا وقتی که دستور مکتوب از امام (ره) نرسد، من قوانین و مقررات انضباطی را دقیقاً رعایت می‌کنم.» چندی بعد، از طرف امام (ره) پیامی رسید که: «هدف ارتش در زمان طاغوت غلط بود و گرنه مقررات نظامی باید در ارتش باشد و اجرای آن بسیار خوب است.» و با این پیام امام (ره) معلوم شد که شهید نامجوی عملکرد درستی داشت و دقیقاً در خط ولایت و حفظ ارتش حرکت می‌کرد.

منبع: کتاب رسم خوبان ۹۷ و آ و مدرسه‌ی عشق، ۹

آر اس ئی و نظم شهدا، ناصر کاوی

## پاکیزگی و نظافت

سال شصت و چهار شمسی بود. عملیات والفجر هشت شروع شده بود. پس از طی دوره‌های آموزشی لازم، عازم خط مقدم در منطقه‌ی فاو شدیم. مناطق متعددی به تصرف نیروهای اسلام درآمده بود، منطقه‌ی مورد نظر که باید در آن مستقر می‌شدیم، تازه آزاد شده بود و حالتی باتلاقی داشت و عبور و مرور را مشکل می‌کرد. منطقه در قلب نیروهای دشمن قرار داشت، طوری که نیروهای عراقی از دو طرف به ما احاطه داشتند.

برای رسیدن به محل استقرار، باید از «سه راهی مرگ» عبور می‌کردیم - سه راهی مرگ از دو سو به میدان مین منتهی می‌شد و ما تنها از یک راه می‌توانستیم عازم محل استقرار شویم - به محل استقرار که رسیدیم، من در یک سمت خاکریز در سنگری مستقر شدم و سید در انتهای قسمت خاکریز سنگر گرفت. به دستور فرمانده به خاطر جلوگیری از لو رفتن تعداد نفرات، در حین تیراندازی، بچه‌ها حق تیراندازی متفرقه نداشتند. تنها من و «سید» که تیربارچی بودیم، وظیفه‌ی تیراندازی داشتیم. وضع آشفته و نابسامان منطقه، همچنین جو و زمین نامساعد حاکم بر آن شرایط سختی به وجود آورده بود، که این شرایط بر مدت زمان استقرار ما در آن منطقه می‌افزود. گرد و خاک و شوره‌ی حاصل از نم‌زار منطقه، لباس‌ها و سرو صورتان را به شکل تحمل‌ناپذیری در آورده بود. لباس‌های بچه‌ها سفیدک زده بود. چنان گرد و خاکی بر سر و صورت بچه‌ها نشسته بود که گویی ماه‌هاست آب به صورت زده‌اند. در بوی عرق و گرد و خاک غرق شده بودیم. پشت خاکریز از داخل سنگر چهارچشمی اطرافم را می‌پاییدم و هرازگاهی به طرف دشمن، آتش می‌گشودم.

رزمنده‌ای از دور توجه مرا به خود جلب کرد. لباس تروتیمیز و مشکی پوشیده بود. پوتین‌های واکس زده‌اش زیر تابش آفتاب چشمک می‌زد. رزمنده‌ای با این وضع، آن هم در این منطقه، بیشتر شبیه خواب و خیال بود. با خود فکر کردم حتماً تازه به جمع ما پیوسته، زیرا اگر کسی چند روز در این جو نامناسب منطقه بماند، بی‌گمان شکل و قیافه‌ای شبیه من و دیگر رزمندگان خواهد داشت. نزدیک‌تر که آمد، شناختمش. از تعجب خشکم زد! سید بود. لباس پاک و مرتب او هیچ تناسبی با لباس سایر رزمندگان که عرق گرد و خاک و شوره بودند، نداشت. سید رسول را که زمانی در شهر، با کت و شلوار زیبا و آراسته در همه جا حضور می‌یافت، دیده بودم و حالا در خط مقدم نیز با وجود سخت‌ترین شرایط و جو نامناسب منطقه، آراسته و شیک پوش می‌دیدم. به شوخی گفتم: «سید! در این شرایط بحرانی و سخت که از هر طرف آتش و خون می‌بارد، خوب به خودت می‌رسی! تیپت آدم را به یاد مهمانی‌ها می‌اندازد.» در حالی که به من نزدیک می‌شد و خنده بر لب داشت، گفت: «آراستگی، خوش پوشی و مرتب بودن از رفتار و کردار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) بوده، ایشان بارها به آن سفارش کرده‌اند. در ثانی چه فرق می‌کند، این جا هم مهمان هستیم. انسان هر کجا باشد، باید نسبت به پاکیزگی و نظافت تلاش کند.» شهید سید رسول میرکریمی... کتاب حقیقت سرخ، صص ۲۹۷ -

## نظم و انضباط

**شهید حجت الاسلام و المسلمین عبدالله میثمی**  
اولین نفری که در صبحگاه حضور پیدا می‌کرد، او بود. بارها می‌گفتیم: حاج آقا، بگذارید همه ی یگانها جمع شوند، آن وقت تشریف بیاورید.  
جواب می‌داد: «نه، اگر ما در کارهایمان منظم باشیم، رزمندگان هم منظم می‌شوند. ما باید برای بچه‌ها الگو باشیم، نه آنکه کاری را به آنها بگوییم و خودمان آن را انجامش ندهیم...  
منبع: کتاب روح آسمان، صص ۹۴.

به اهواز رفته بودند برای این که تماس تلفن بگیرند کمی با تأخیر آمدند. ما گفتیم: آقا بالأخره ضوابطی داریم. باید کسانی که تأخیر داشته اند جریمه بشوند. ایشان با کمال خضوع و خشوع گفتند که حاضریم که جریمه بشویم. گفتیم: جریمه تان این است که پایتان را بگیرید و یک اسلحه ام بالای سرتان با دستهایتان نگهدارید. حدود ۴۵ دقیقه در این حالت ایستادند هرچه ما اصرار کردیم که آقا ما شوخی کردیم اما ایشان گفتند: مقررات برای همه است... به روایت از مجتبی انگشتی

## دفترهایش تمیز و مرتب بود

شهید جلال الدین موفق مقدم یامی هر وقت در درس‌ها به مشکلی برخورد می‌کردیم و مجبور بودیم از دفتر یا جزوه‌ی یکی از همکلاسی‌ها استفاده کنیم ترجیح می‌دادیم دفتر او را بگیریم، چون دفترهای او هم خیلی تمیز و مرتب بود هم بسیار خوش خط می‌نوشت. مخصوصاً که دفترهایش را با حدیث و آیات قرآن زینت می‌کرد... منبع: کتاب کاش ما هم شهید می‌شدیم... راوی: دوستان شهید

اراسنگی و نظم شهدا، ناصر کاوی



## شهید عباسعلی خمیری

قرار بود در جلسه‌ای که با حضور چند نفر از دیگر دوستان از جانب شهید ترتیب داده شده بود، شرکت نمایم. متأسفانه با چند دقیقه تأخیر رسیدم. از جایی که شهید، فوق‌العاده به نظم و قول و قرار مقید بود، مرا به خاطر تأخیر جریمه کرد.

یادم هست در جمع اعضاء، شهید رو به من کرد و گفت:

«به خاطر تأخیر در جلسه، صد بار صلوات بگویید.»

اما بعد از اتمام جلسه، به طور خصوصی با صراحت به من اعلام کرد:

«خدا نکند این بی‌نظمی، عادت همیشگی شما شود، که اگر در کار اداری باشد، منجر به حرام‌خواری می‌گردد، که عاقبت سویی خواهد داشت و از آن جمله در تربیت فرزندان.»

منبع: کتاب لحظه‌های سرخ، ص ۱۱۶

## شهید عباس مطیعی

همه منتظرت بودند. حضورت ضروری بود. شهید سید محمود زرگر خیلی روی تو مانور می‌داد. با اصرار و منتقل شده بودی به جهاد، به خاطر تجربه‌ات. قبلاً در تبلیغات سپاه کار می‌کردی.

هر روز صبح به کمک بابا روی ویلچر آماده می‌شدی. دوستان تبلیغات می‌آمدند و باهم می‌رفتید سر کار. وقتی هم که منتقل شده بودی جهاد، با خودروی جهاد می‌آمدی. آن روز هم مثل همه‌ی روزها آماده شده بودی. راننده دیرتر آمد. معطل شده بودی. مدتی تو حیاط خانه صبر کردی. برگشتی داخل خانه. دوباره به کمک بابا رفتی روی تخت. راننده وقتی رسید که تو روی تخت بودی. برگشت، اما بدون تو. بهش گفته بودی: «من امروز نمی‌آیم تا مسئولین، نظم را مورد توجه قرار بدهند. بدون نظم هیچ کاری نمی‌شه کرد!»

بی‌کار بودم. ماندم توی خانه. با خودم گفتم: «عباس روزها را چه جوری شب می‌کنه؟» نماز صبح را خواندی و بعد چند صفحه‌ای قرآن تلاوت کردی. ورزش برنامه‌ی بعدی تو بود. چه خوب هم حرکات را انجام می‌دادی. با شروع شدن اخبار رادیو، ورزش تو هم تمام شد. صبحانه را باهم خوردیم. شروع کردی به یادداشت برداری. یک ساعتی مشغول بودی. مرا صدا زدی و گفتی: «آماده‌ای باهم یک مقدار نهج‌البلاغه بخوانیم!» نهج‌البلاغه را خوب می‌خواندی. خوب هم می‌فهمیدی. یادم نیست چه کارهای دیگری انجام دادی ولی، یک‌باره صدا زدی: «مرتضی مرتضی! آماده باش بریم مسجد. اذان نزدیکه!»

ساعتمو نگاه کردم. خیلی به اذان نمونه بود. همراه بابا سه نفری رفتیم مسجد. در برگشت از تو پرسیدم: «حالا می‌خواهی چه کار کنی؟» گفتی: «غذای مادر حاضر! بعد از غذا هم اخبار و یک چرت!» وارد خانه شدیم. سفره حاضر بود. از مامان پرسیدم: «از کجا می‌دونستی ما کِی می‌رسیم!» مامان گفت: «عباس آنقدر دقیق عمل می‌کنه که ما عادت کردیم...»

منبع: کتاب به رسم شمشاد، صص ۵۳ و ۷۲

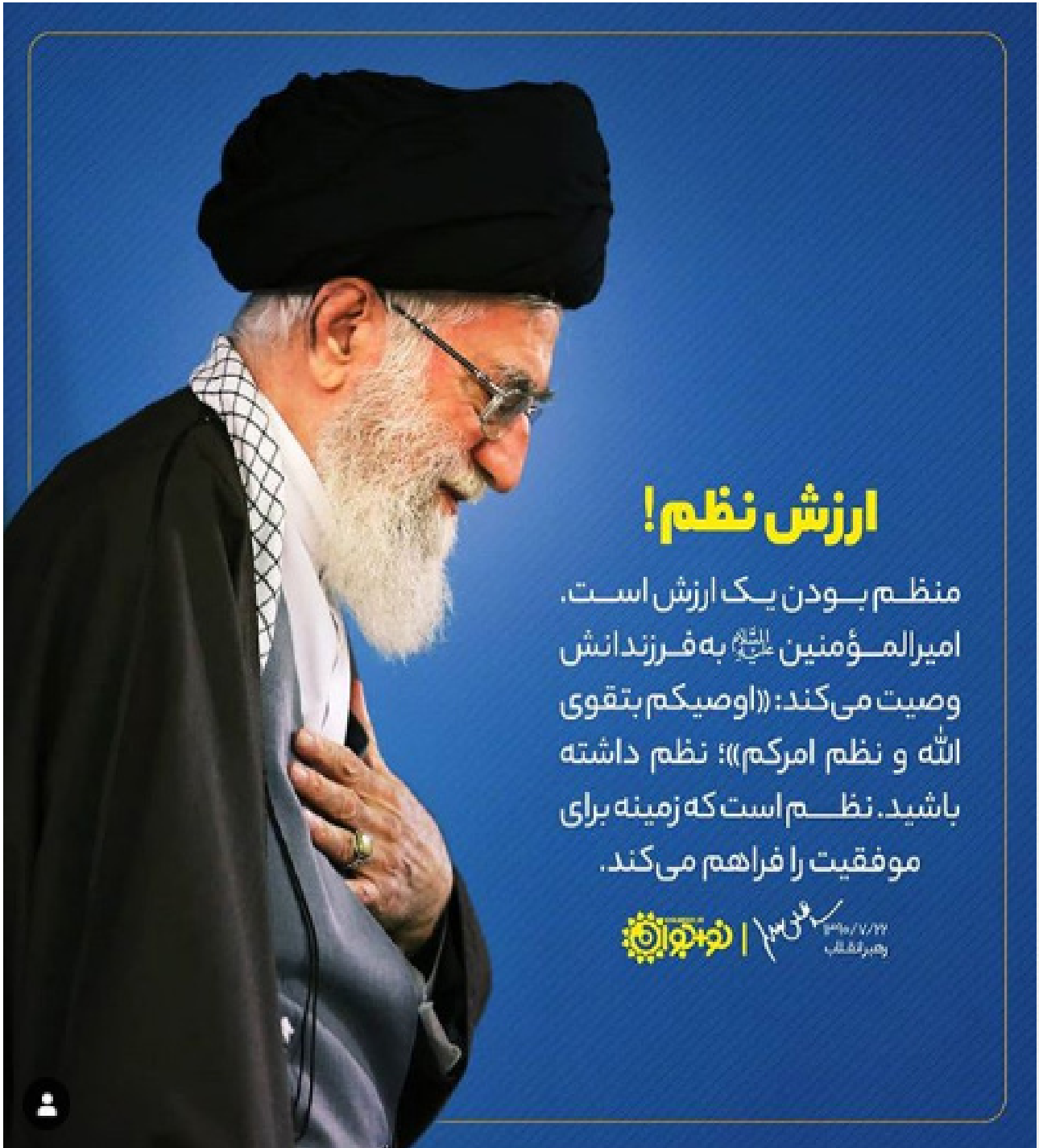
## شهید سید علی حسینی

در همه‌ی کارهایش منظم بود. بی‌نظمی و بی‌انضباطی را از هیچ کس نمی‌پذیرفت. قرار بود در قرارگاه جلسه‌ای رأس ساعت ده برگزار شود. چند نفر از برادران مسئول کوتاهی کرده بودند و با تأخیر آمدند. علی‌رغم این که شهید آدم پر حوصله‌ای بود، ولی سخت ناراحت شد و به آنان گفت: «چرا ما را معطل کردید؟ چرا به نظم و وقت دیگران کم توجهی می‌کنید؟» او به مسایل انضباطی و قوانین خیلی احترام می‌گذاشت.

هیچ چیز نمی‌توانست او را در این مورد به چشم‌پوشی و تسامح وادار کند. با تخلفات رخورد بسیار جدی می‌کرد؛ حتی اگر تخلف کوچک و متخلف از نزدیک‌ترین افراد خانواده‌اش می‌بود. با برادر کوچک‌شان رفتیم خط مقدم، اتفاقاً تصادف کردیم و برادرش مجروح شد. چون بدون هماهنگی این کار صورت گرفته بود، گفت: «برادرم عباس باید تنبیه بشود تا دوباره تخلف نکند.» حتی برای احوال‌پرسی برادرش به نگاهتگاه نیامد

منبع: کتاب چشم بی‌تاب

آرامش و نظم شهدا، ناصر کاوی



## ارزش نظم!

منظم بودن یک ارزش است. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندانش وصیت می‌کند: «اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم»: نظم داشته باشید. نظم است که زمینه برای موفقیت را فراهم می‌کند.

۱۳۸۱/۰۹/۰۱ | **دوره اول**  
رهبر انقلاب

از اول، مبنای کار انقلاب بر **نظم و قانون** بود. ۱۴/۰۳/۱۳۸۰ - این انقلاب، **مظهر نظم و قانون** بود. ۱۴/۰۳/۱۳۸۰  
**نظم** از جمله موضوعاتی است که وقتی انسان در معنا و مفهوم و کارکرد آن در زندگی خود غور می‌کند، اهمیت آن را بیشتر درک می‌کند. ۰۱/۰۹/۱۳۸۱

محیط **هرج و مرج** و محیطی که در آن امید وجود نداشته باشد، ضد پیشرفت است. ۲۴/۱۲/۱۳۸۳  
تحقیق علمی، شأن و خصوصیتش، آزادی است؛ منتها عقلایی؛ **بی انضباط** نباشد. ۲۹/۱۰/۱۳۸۴  
رهبر معظم انقلاب: نگاه دین، نگاه اسلام، نگاه قرآنی به انسان این است که، انسان باید تلاش کند؛ تلاش با **نظم**، با برنامه ریزی و بی وقفه، تا بتواند به نتایج برسد. اگر شما هم به دنبال موفقیت هستید این توصیه رهبر انقلاب و وصیت امیرالمؤمنین (ع) را از دست ندهید. رهبر انقلاب اسلامی: **منظم بودن** یک ارزش است...  
امیرالمؤمنین به فرزندانش وصیت می‌کنند: «اوصیکم بتقوی الله و **نظم امرکم**». نظم داشته باشید.  
**نظم** است که زمینه را برای موفقیت فراهم می‌کند...

ارزشی و نظم شهدا، ناصر کاویانی



## نظم، نظم، نظم

"من یک وقت به برادران گفتم، این که شما می‌بینید در ارتش، اگر دگمه‌ی پیراهن کسی باز باشد، ۴۸ ساعت به او بازداشت می‌دهند، این اصلاً هنر امرای ارتش طاغوتی نیست - آنها کمتر از این بودند که بتوانند این طور چیزها را بفهمند - این، نتیجه‌ی تجربه‌ی چند هزار سال نظامی‌گری در تاریخ بشر است. بشر بتدریج و آهسته آهسته آمده و به این جا رسیده که فرد نظامی باید در همه‌ی منش هایش، حتی در لباس پوشیدنش، منظم و مرتب باشد. بستن دگمه‌ی پیراهن، یک ادب معمولی است. ممکن است یک وقت هم باز بودنش ادب بشود. آن وقت اگر بست، باید ۴۸ ساعت بازداشتش کرد. آن چیزی که ادب معمولی است و ابلاغ شده است، این آدمی که این قدر بی‌حال و بی‌توجه و لاابالی است که این ادب معمولی را رعایت نمی‌کند، در میدان جنگ هم نمی‌شود به او اطمینان کرد و جان‌ها را به دستش سپرد؛ حتی جان خودش را هم نمی‌شود به دست خودش سپرد و حتماً دسته گل را به آب خواهد داد! ما در همین ۸ سال جنگ، این را دیدیم و تجربه کردیم..."

سخنرانی در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۶۹/۶/۲۹

## «و نظم امرکم.»

نظم امرتان. یعنی چه؟ یعنی همه کارهایی که در زندگی می‌کنید، منظم باشد؟ معنایش این است؟ ممکن است معنایش این هم باشد. نفرمود «نظم امرکم.» کارهایتان را منظم کنید. فرمود «نظم امرکم.» آن چیزی که باید منظم و محکوم نظم و انضباط باشد، «یک چیز» است. «نظم امور» نفرموده است. فرموده است: «و نظم امرکم.» انسان می‌فهمد که این نظم امر، عبارت است از امری مشترک بین همه است. به نظر من می‌رسد که «نظم امرکم» عبارت از اقامه نظام و حکومت و ولایت اسلامی باشد. معنایش این است که با قضیه حکومت و نظام، منطبق با نظم و انضباط رفتار کنید و بلبشو نباشد. دنیای اسلام بر اثر همان بلبشوها و به خود خوانیها بود که به آن روزگار رسید.

اگر آن روز که امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمام امور دنیای اسلام را به دست گرفت و امت اسلام، همه در آن روز با او بیعت کردند، بر آن بیعت می‌ماندند، کار به نابسامانی‌ها و تلخکامی‌ها نمی‌کشید. پیغمبر فرموده بود: «اگر کسی امام شد و مردم او را پذیرفتند و مورد رضای خدا بود، کسی حق ندارد با او مخالفت کند.» اگر به همین جمله پیغمبر عمل می‌شد، آن جنگها پیش نمی‌آمد؛ نه جنگ جمل، نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان. این که افرادی به میل و برای دل خود، مردم را متزلزل کنند (از این طرف بکش؛ از آن طرف بکش) و نظام حکومت را به هم بزنند و انضباط عمومی کشور را مختل کنند، همان بدبختی بزرگی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این عبارت از وصیتنامه، از آن نهی می‌کند و به خلاف آن امر می‌فرماید: «و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم.» سومین اصلی که در بخش دوم وصیت می‌فرماید:

## «صلاح ذات بین»

یعنی با هم خوب باشید. دل‌ها با هم صاف باشد. اتفاق کلمه داشته باشید و اختلاف و جدایی میانتان نباشد. این جمله را که بیان می‌فرماید، یک شاهد نیز از کلام پیغمبر می‌آورد. پیداست که روی آن خیلی تکیه دارد و از آن می‌ترسد. نه این که صلاح ذات بین، اهمیتش بیشتر از نظم امر است؛ از باب این که صلاح ذات بین، آسیب‌پذیرتر است. لذاست که این عبارت را از پیغمبر نقل می‌کند:

«فانی سمعت جدکما، صلی الله علیه و آله و سلم» یقول: از جدتان شنیدم که فرمود: «صلاح ذات البین افضل من عامّة الصلوة و الصیام» صلاح ذات بین و صفای میان مردم از هر نماز و روزه‌ای بهتر است. نمی‌گوید «از همه نمازها و روزه‌ها بهتر است.» می‌فرماید «از هر نماز و روزه‌ای بهتر است.» شما می‌خواهید، دنبال نماز و روزه خود بروید. اما کاری هست که از هر دوی اینها، فضیلتش بیشتر است. آن چیست؟ آن، «صلاح ذات البین» است. اگر دیدید جایی، در بین امت اسلامی، اختلاف و شکافی وجود دارد، بروید آن شکاف را پر کنید. این، از نماز و روزه، فضیلتش بیشتر است...

منبع: سایت ایت الله خامنه‌ای مد ظله العالی. تاریخ سخنرانی: خطبه‌های نماز جمعه ۱۳/۱۲/۱۳۷۲

آر اس ئی و نظم شهدا، ناصر کاوی



### انضباط خوب؟

امام خامنه ای : وظائف يك فرد مسلح در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، فراگرفتن خوب، انضباط خوب، آمادگی همیشگی و اخلاص و صفا و نورانیت معنوی است؛ همه‌ی اینها را با هم برای خود گردآوری کنید. فرصت جوانی را برای آراسته شدن به این فضائل بزرگ مغتنم بشمارید...

۲۸/۰۷/۱۳۸۷

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاوی



### شهید میر قاسم میر حسینی

بعد از عملیات خیبر، قرارگاه تاکتیکی در عقبه منطقه جُفیر بود. من در آن عملیات مجروح شده بودم و به بیمارستان اعزام گشتم. بعد از بازگشت به منطقه جُفیر، منتظر بودم تا کاری به من ارجاع شود. برادر میرحسینی به من گفت: «شما بمایند. هنوز حالتان خوب نیست و این جا کارهای عقبه را انجام بدهید.» با توجه به این که هنوز لشکر در مراحل ابتدایی بوده و تازه بعد از عملیات رمضان لشکر شده بود و هنوز سازماندهی و تشکیلات برای بچه‌ها جا نیفتاده بود، هنگامی که یک گردان از خط برای تسویه حساب و تحویل سلاح برمی‌گشت، کسی نبود تا به کارها رسیدگی کند. اسلحه‌ها را تحویل گرفتم و داخل ماشین گذاشتم. وقتی شهید بزرگوار به آن جا آمد، برخورد نظامی با من کرد و گفت: «سریع اسلحه‌ها را خالی کن. چرا اسلحه‌ها را تو تحویل گرفتی؟» گفتم: «مسئولی که می‌بایست اسلحه را تحویل بگیرد، حضور نداشت.» بعد از این قضیه شهید به خط رفت. وقتی برگشت، اوقات تلخی‌اش برطرف شده بود. با لهجه‌ی شیرین زابلی گفت: «برادر میرزا از من ناراحت نشو! من آن برخورد را کردم که تجربه‌ای بشود برایت که در موقع کار جدی باشی!»

منبع: کتاب رسم خوبان ۹۷ آراستگی و نظم. صفحه‌ی ۹۸-۹۷

### شهید محمود سعیدی نسب

شهید عزیز معمولاً کت و شلوار، آن هم در زمانی که زیاد مرسوم و متداول نبود، می‌پوشید. همواره توجه داشت لباسش تمیز و اتو کرده باشد. در دشوارترین صحنه‌ها نیز راضی نمی‌شد با سر و وضع نامرتب حاضر گردد. خودش نقل می‌کرد: «بچه‌ها در خط مقدم هم می‌دیدند. لباس مرتب و اتو کرده است. می‌پرسیدند: این جا دیگر چرا؟! چگونه اتو می‌کنی؟!» پاسخ می‌داد: شب که می‌خواهم استراحت کنم، لباس را مطابق خط اتو تا می‌زنم؛ لای پتو می‌گذارم و روی آن می‌خوابم؛ تا صبح هنگام برخاستن صاف و مرتب باشد و بتوانم با لباس مرتب در عملیات حاضر گردم!» شهید محمود همواره هم آراسته بود، هم وارسته؛ هم صورتی زیبا داشت، هم سیرتی نیکو! برخلاف بعضی که تنها به یک بعد - رسیدگی به وضع ظاهر و یا اصلاح درون - همت می‌گمارند! محمود اصلاح هر دو را مد نظر داشت. یک‌سونگر نبود. لایب سیفارش معصومان (علیه السلام) را مد نظر داشت که فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ. وَ يُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ» «خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد؛ خوش می‌دارد اثر نعمت بر بنده‌اش دیده شود. از بدحالی و تظاهر به آن بدش می‌آید.» و شهید چه خوب این معنا را دریافته بود... ترمه نور، صص ۲۰۳۱.

### شهید مجتبی نوری

مجتبی الگوی نظم و انضباط بود. اصرار داشت که سلاح و تجهیزاتش بهترین باشد. زمانی که می‌آمد برای گرفتن تجهیزات، می‌گفت: «سلاحی بده که مشکلی نداشته باشد، فانسقه پارگی نداشته باشد و...» این برخورد او برای ما ملکه شده بود و هر وقت وسیله‌ای لازم داشت، بهترین را به او می‌دادیم؛ چون اگر اشکال داشت، خیلی محترمانه برمی‌گرداند. علاوه بر نظم دقیقی که در کارهایش وجود داشت، یک عارف واقعی بود، وارد هر مقری که می‌شدیم، ابتدا بیرون از چادر، برای خود قبری می‌کند و شب‌ها در آن به راز و نیاز می‌پرداخت. مجتبی در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. وقتی بالای سرش رسیدم، تنها نیمی از بدنش باقی مانده بود. شهید مجتبی نوری جز خدا نمی‌دید. او خودش را در راز و نیاز با معبود جستجوی می‌کرد. مجتبی غرق در عشق بی‌نهایت بود. مجتبی به خدا رسیده بود... منبع: کتاب مسافران آسمانی

### شهید دکتر بهرام شکری

هر روز، برگه‌ی باریک و بلندی را روی میز ((بهرام)) می‌دید؛ لیست کارهایی که قرار بود آن روز انجام دهد، تک به تک در ساعات مختلف نوشته شده بود. بعضی کارها از روز قبل مانده و به برنامه‌ی امروز اضافه شده بود. تعجب می‌کرد که او برای هر لحظه‌اش، کاری تعریف کرده است. انگار نگران بود کسی زمان را از او بگیرد.

منبع: کتاب دوست من خدا، ص ۷۶

### شهید حسن باقری

عملیات رمضان تازه تمام شده بود. همه خسته بودند. حسن وسایلش را می‌گشت؛ دنبال چیزی بود. گفتم: «چی می‌خواهی؟»

گفت: «واکس. می‌خوام کفش‌هایم را واکس بزنم، می‌خواهم برویم جلسه.» منبع: کتاب رسم خوبان ۹

آراستگی و نظم شهدا، ناصر کاویانی

آر اس ٹی و نظم شہداء ناصر کاؤ





## پُرتلاشِ منظم

نگاه دین اسلام و قرآن به انسان این است که انسان باید تلاش کند؛ تلاش با نظم، با برنامه‌ریزی و بی وقفه تا بتواند به نتیجه برسد.

سید علی حسینی  
۱۳۸۷/۷/۷  
رهبرانقلاب

اراستگی و نظم شهدا، ناصر کاویانی